

اسنادی از ارتباط شوروی و کمونیست‌های ایرانی

برگردان از روسی: ش. فرهمند راد

سخنی از مترجم:

میخائیل کروتیخین (Mikhail Krutikhin (Михаил Крутихин)، زاده‌ی ۱۹۴۶ تحلیل‌گر و مشاور امور صنایع نفت و گاز و سیاست در روسیه است. او یکی از بنیادگذاران و تحلیل‌گران شرکت مشاوران روس انرژی RusEnergy واقع در مسکو و سردبیر هفته‌نامه‌ی The Russian Energy است. وی پیش‌تر سردبیر Russian Petroleum Investor و عضو تحریریه‌ی ماهنامه‌ی Caspian Investor بوده‌است.

در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۷۲ و ۱۹۹۲ او کارمند خبرگزاری تاس در شهرهای مسکو، قاهره، دمشق، تهران، و بیروت بود و از خبرنگاری تا مقام ریاست دفتر رسید. پیش از آن او خدمت در ارتش را به عنوان مترجم فارسی در ایران به انجام رسانیده‌بود.

میخائیل کروتیخین دارای دانشنامه‌ی کارشناسی ارشد در رشته‌ی زبان‌های ایرانی از دانشگاه دولتی مسکو است، و سپس در رشته‌ی تاریخ نوین دکترا گرفته‌است. گذشته از زبان مادری خود، روسی، بر زبان‌های انگلیسی و فارسی تسلط دارد و فرانسه و عربی را نیز تا حدودی می‌داند. تخصص وی اکنون امور سرمایه‌گذاری در صنایع نفت و گاز محدوده‌ی جغرافیایی اتحاد شوروی سابق است.

خوانندگان فارسی‌زبان پیش‌تر با یکی از مقالات وی آشنا شده‌اند که با عنوان «بار دیگر درباره‌ی "کمک‌های بی‌شائبه به احزاب برادر"» در تاریخ ۱ نوامبر ۱۹۹۲ در نشریه‌ی روسی و انگلیسی "اخبار مسکو" درج شد و ترجمه‌ی آن اندکی بعد در شماره‌ی ۲۵-۳۴ نشریه‌ی "راه آزادی" (چاپ خارج) منتشر شد. (۱)

کروتیخین در سال ۲۰۰۱ جستارهایی پیرامون تاریخچه‌ی روابط رهبران اتحاد شوروی با کمونیست‌های ایرانی در سایت "روس انرژی" منتشر کرد (عنوان روسی: Иранские очерки). در ماه مه ۲۰۰۹ در جست‌وجوی مطالبی در اینترنت برای تکمیل نوشته‌ای در وبلاگم (۲)، نخستین بار به جستارهای میخائیل کروتیخین برخورددم و همه را کپی کردم. اکنون آن نوشته از سایت "روس انرژی" حذف شده و جای دیگری در اینترنت نیز یافت نمی‌شود.

نویسنده این روابط را از دیدگاه تاریخچه‌ی سازمان‌های کمونیستی ایران، که مسکو خط مشی خود را از طریق آن‌ها پیش می‌برد، بررسی می‌کند. برای این کار او از اسناد و مدارکی کمک می‌گیرد که پیش‌تر سری بوده‌اند و بخش‌هایی از آن‌ها پیش‌تر هرگز منتشر نشده‌اند. اما گزارش نویسنده از این روابط در سطحی غیر پژوهشگرانه و بیشتر "روزنامه‌ای" و "جنجالی" است. بخش‌های بزرگی از نوشته‌ی او از نظر پی‌جویی حوادث و تعبیر و تفسیر آن‌ها بسیار آشفته و پر از غلط‌های فاحش تاریخی و فاکتوگرافیک است و درست در همان بخش‌ها هیچ سند روسی ارائه نشده و نویسنده از منابع دست دوم و سوم فارسی استفاده کرده‌است. با این حال دریغ‌ام آمد که خوانندگان فارسی‌زبان از محتوای اسناد موجود در بایگانی‌های شوروی که مورد استفاده‌ی نویسنده بوده‌اند بی‌خبر بمانند. از این رو تنها بخش‌هایی از نوشته‌ی کروتیخین که اسناد روسی در آن نقل شده، با تأکید بر این که همه‌ی داوری‌ها تفسیرهای او مورد تأیید من نیست، در این‌جا می‌آید.

عنوان اصلی نوشته "جستارهایی درباره‌ی ایران" است و من آن را تغییر داده‌ام. یادآوری می‌کنم که متن اصلی نوشته از سال ۲۰۰۱ دست کم به مدت ۸ سال در اینترنت در دسترس جهانیان بوده‌است. همه‌ی مطالب میان [و همه‌ی حاشیه‌نویسی‌های شماره‌گذاری شده از من است. حاشیه‌های هر بخش در انتهای همان بخش آمده است.

(۱) این نشانی را ببینید: <http://web.comhem.se/shivaf/ahzabebadar.htm>

(۲) در این نشانی: http://shivaf.blogspot.com/2009/05/blog-post_15.html

آغاز داستان

همه چیز با تروریسم آغاز شد یا سودای بالشویک‌ها برای اشغال آبادان

جنبش کمونیستی ایران که از مسکو هدایت می‌شد، کار خود را با تروریسم آغاز کرد. و این ادعایی پا در هوا نیست. اسنادی که همین تازگی در بایگانی‌ها یافت شده شاهد مدعای وجود ریشه‌های تروریستی در سازمان‌های مارکسیستی ایران است. خزانه‌های بسته و حفاظت‌شده‌ی کتابخانه‌ی مسکو یا به اصطلاح "خزانه‌ی ویژه"، همچنین بایگانی ک.گ.ب، و مهم‌تر از همه بایگانی شعبه‌ی بین‌المللی کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی [از این پس ک.م.ج.ک.ا.ش.]. تنها پس از پایان حکمرانی حزب کمونیست در روسیه در دسترس پژوهشگران معمولی و روزنامه‌نگاران قرار گرفت، اما دیرتر آشکار شد که عمر این دسترسی نیز بسیار کوتاه بود.

البته نمی‌توان ادعا کرد که اهل دانش بسیاری از واقعیت‌های سری تاریخ جنبش‌های کمونیستی، و از جمله در ایران را نمی‌دانستند. اما اینان امکان فاش کردن اسرار را در آن زمان نداشتند. برای نمونه در سال ۱۹۷۹ ولادیمیر پلاستون Vladimir Plastun پژوهشگر مؤسسه‌ی خاورشناسی فرهنگستان علوم، پایان‌نامه‌ای برای دریافت درجه‌ی دکترای تاریخ نوشت با عنوان "جنبش کمونیستی در ایران (۱۹۳۱-۱۹۱۷)" و از آن دفاع کرد اما متخصصانی که میل داشتند با این اثر آشنا شوند، حتی نشانی از وجود چنین اثری در کتابخانه‌ها نمی‌یافتند. به تصمیم شورای آکادمیک مؤسسه‌ای که پایان‌نامه را پذیرفته بود، آن را پنهان کردند: یک نسخه را "به امانت" به ک.گ.ب سپردند، و نسخه‌ی دیگر در شعبه‌ی سری "یکم" مؤسسه نگهداری شد که آن را تنها در اختیار اشخاص مورد اعتماد و تأیید شده قرار می‌داد. (۳) پایان‌نامه‌ی نویسنده‌ی این سطور را نیز با عنوان "نیروهای چپ در ایران و مسأله‌ی وحدت آن‌ها (سال‌های ۱۹۸۳-۱۹۷۸)" به دستور راستیسلاو اولیانوفسکی Rostislav Ulianovsky معاون شعبه‌ی امور بین‌المللی ک.م.ج.ک.ا.ش. دو بار "توقیف" کردند، دفاع از آن را در سال ۱۹۸۵ ممنوع کردند، و روی آن نوشته که می‌کوشد فعالیت‌های کمونیست‌های ایرانی را از دیدگاه عینی و بی‌طرفانه، و نه از دیدگاه "حزبی" روایت کند، مهر "محرمانه" زدند.

در ماه ژوئیه ۱۹۹۰ خاورشناسی به نام نینا کوزنتسووا Nina Kuznetsova در مصاحبه‌ای با خبرنگار روزنامه کامسامولسکایا پراودا برخی نظرهای غیر رسمی درباره‌ی تاریخ جنبش کمونیستی ایران بیان کرد. اما در این مورد هم رهبران مارکسیست‌های ایرانی نه تنها به ک.م.ج.ک.ا.ش. شکایت بردند، که "پاسخ‌نامه‌ی خود را نیز توانستند در روزنامه‌ی کمونیستی "باکینسکی رابوچی" منتشر کنند.

از جمله‌ی اسنادی که با گشوده‌شدن بایگانی‌ها رو شد، برای نمونه می‌توان فرمان دفتر حزب کمونیست بالشویک‌ها در قفقاز را نام برد که در سال ۱۹۲۰ [۱۲۹۹] به ابتکار پیوتر مدیوانی Mdivani انقلابی نام‌دار گرجی و دوست استالین صادر شد. این فرمان خطاب به شعبه‌ی خارجی کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست ایران به روشنی به ایرانیان دستور می‌دهد که گروه‌های تروریستی تشکیل دهند و "دولت شاه، همه‌ی دشمنان انقلاب ایران، و نمایندگان حکومت انگلیس را به شکل فیزیکی نابود کنند" (بایگانی حزبی مرکزی بنیاد مارکسیسم - لنینیسم، جزوه‌دان ۶۴، پرونده ۲، پوشه ۲۹، برگ ۳۵).

برای مبارزه در آن دسته از کشورهای غیر صنعتی که در آن‌ها مارکسیسم متعصب، یعنی ایدئولوژی طبقه‌ی کارگر اروپای سده‌ی نوزدهم، نمی‌توانست زمینه‌ای برای رشد پیدا کند و برای مردم به کلی بیگانه بود، کمونیست‌های روسی ابزاری بهتر از تروریسم نمی‌شناختند.

به حکم انقلابیان

خود حیدرخان عمواعلی تاروردی‌یف بنیادگذار حزب کمونیست ایران بی‌پرده بیان کرده‌است که کمونیست‌های ایران چه‌گونه کار خود را با تروریسم آغاز کردند. حیدرخان در جلساتی که در سال ۱۹۱۹ [۱۲۹۸] در مسکو و پتروگراد برگزار می‌کرد و در آن‌ها از میان مهاجران ایرانی برای حزب آینده‌ی خود سربازگیری می‌کرد، با افتخار از آماده‌سازی و اعزام گروه‌های تروریست به ایران گزارش می‌داد که وظیفه داشتند کارگزاران دولت را "به حکم انقلابیان" به قتل برسانند (روزنامه‌ی "ایزوستیا" ۱۳ آوریل ۱۹۱۹).

شرح حال خود حیدرخان در این زمینه شایان توجه است. او فعالیت انقلابی را در شهر زادگاه خود مشهد [حیدرخان زاده‌ی رضاییه بود و مشهد نخستین محل مأموریت او در ایران بود] و با تلاش برای تشکیل یک گروه رزمنده آغاز کرد. اما در آن کار موفقیتی نداشت و نخستین سازمان او در تهران شکل گرفت. این "کمیته‌ی مجازات" [یا "کمیته‌ی انقلابی"] یک گروه تروریستی ناب بود. خود حیدرخان به عنوان سازمان‌دهنده و عامل مستقیم چندین حمله و قتل معروفیت بسیاری یافته‌بود و لقب‌هایی همچون "رجب بمبی" و "چراغ" (۴) به او

داده‌بودند. او گروه خود را که فاصله‌ی زیادی از مارکسیسم و از دموکراسی داشت، برای بالشویک‌های روسی به نام "کمیته‌ی مرکزی حزب سوسیال دموکرات ایران" جا می‌زد. (و جالب آن که رهبران حزب توده ایران، اگر حرفشان را باور کنیم، همواره به آن نام و تاریخچه می‌بالیدند. برای نمونه بنگرید به مجله‌ی این حزب به نام "دنیا"، شماره ۲، سال ۱۹۶۲، صص ۱۰۸-۱۰۹).

بالشویک‌های روسی مدت‌ها پیش از تشکیل حزب کمونیست ایران تلاش می‌کردند که اندیشه‌های خود را به این کشور صادر کنند و به جنبش انقلابی ملی آن رنگ "مارکسیستی" بزنند. نریمان نریمانوف کارگزار نامدار دولت شوروی و صدر نخستین دولت شوروی در آذربایجان خود را "بنیان‌گذار حزب سوسیال دموکرات ایران" می‌نامید، زیرا که در سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۶ [۱۲۸۴-۱۲۸۵] در باکو مرکزی را برای راهبرد سازمان‌های پراکنده در استان‌های گوناگون ایران زیر نام یگانه‌ی "اجتماعیون - عامیون" که منظور همان حزب سوسیال دموکرات بود، اداره می‌کرد.

این شخص برنامه‌ی بالشویک‌های روس را به زبان آذربایجانی ترجمه کرد و پی‌گیرانه تلاش کرد تا ایرانیان مورد اعتمادش آن را به عنوان برنامه‌ی اصیل حزب ایرانی جا بزنند. البته این برنامه هیچ همخوانی با واقعیت ایران نداشت، که هیچ، خود سازمان‌های محلی نیز هیچ نشانی از "پرولتری" بودن نداشتند تا بتوان از آنان انتظار اجرای اصول مارکسیسم را داشت. کسانی که در صفوف این سازمان وارد می‌شدند توطئه‌گران نا آشنا با اندیشه‌های فلسفی از میان پیشه‌وران، کاسب‌کاران خرده‌پا، مسکینان شهری، و تنی چند از روحانیان بودند. نریمانوف در ضمن امور مربوط به سازمان کمونیستی "همت" را نیز در باکو هدایت می‌کرد که هسته‌ی آن را مهاجران آذربایجان ایران تشکیل می‌دادند.

ماجراجویان وارداتی

بخش بزرگی از سال‌های ۱۹۰۹ و ۱۹۱۰ [۱۲۸۸ و ۱۲۸۹] را سرگو اورجونیکیدزه هم‌سنگر نزدیک لنین و استالین در صفوف "اجتماعیون - عامیون" در شهر رشت مشغول فعالیت پنهانی بود و گروهی ماجراجوی مسلح قفقازی، باندی متشکل از ۲۰۰ تا ۲۵۰ نفر، او را همراهی می‌کردند. هم‌زمان گروه دیگری متشکل از ۲۵ بالشویک می‌کوشید تا "حزب سوسیال دموکرات راستین" را در تبریز تشکیل دهد.

همه‌ی "سوسیال دموکرات"های ایران در آن دوران "وارداتی" بودند و شاهد این مدعا این واقعیت است که در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۱۱ و ۱۹۲۰ [۱۲۹۰ تا ۱۲۹۹] هیچ نشانی از سازمان‌های مشابه در این کشور وجود ندارد. بالشویک‌های روس و آذربایجانی در آن دوران خود بیش از آن در گیر مسائل خود بودند تا بتوانند نیروی کافی برای گسترش اندیشه‌های خود در کشور همسایه صرف کنند. اما پس از پیروزی بالشویک‌ها در روسیه، اینان نگاه‌های توسعه‌طلبانه‌ی خود را به سوی خاور گرداندند. در نخستین اجلاس سراسری سازمان‌های کمونیستی ملل خاور در ماه نوامبر ۱۹۱۸ [۱۲۹۷]، و نیز در دومین اجلاس آن‌ها در نوامبر و دسامبر ۱۹۱۹ [۱۲۹۸] مفهومی به نام "راه انقلاب از خاور" مطرح شد. وظیفه‌ی گسترش این اندیشه و اجرای آن به گردن سازمان تازه‌ای نهاده شد به نام دفتر مرکزی سازمان‌های کمونیستی ملل خاور.

چکیده‌ی این رهنمود عبارت از آن بود که بالشویک‌ها و متحدان خارجی آنان باید همه‌ی نیروی خود، و از جمله نیروهای مسلح خود را، برای گشودن راه انقلاب در هند متمرکز کنند. فرض را بر این می‌نهادند که توده‌های زحمتکش زیر ستم در هند با دریافت کمک از شمال به پا می‌خیزند و یوغ بریتانیایی‌ها را به دور می‌افکنند، و بریتانیا با از دست دادن بزرگ‌ترین مستعمره‌ی خود، به عرصه‌ی خیزش پرولتاریای داخلی خود تبدیل می‌شود. آن‌گاه، به دنبال سقوط بریتانیا، این "دژ اصلی امپریالیسم"، رشته‌ی انقلاب‌های جهانی آغاز می‌شود. ایران و افغانستان نقش پل یا مراحل فرعی را بر سر این راه داشتند. حتی یک بار در پاولوژیا Povolzhia در نزدیکی سامارا یگان‌های اسب‌سوار را برای لشگرکشی به هند گرد آوردند.

حمله به جنوب

در ترکستان پایگاه صدور انقلاب با عنوان شورای تبلیغات بین‌المللی ایجاد شد که زیر رهبری کمیسیون امور ترکستان در کمیته‌ی اجرائی مرکزی سراسر روسیه فعالیت می‌کرد. اعضای این شورا آوئه‌تیس میکائیلیان (یا همان سلطان‌زاده)، و نیز محمدقلی علی‌خانوف و محمد فتح‌الله‌یف از باکو مأموریت یافتند که نخستین هسته‌های فعال کمونیستی را در میان مهاجران ایرانی سازماندهی کنند.

در ژانویه‌ی ۱۹۲۰ [بهمین ۱۲۹۸] سازمان "عدالت" که به دست اینان در ترکستان ایجاد شده بود فراخوانی خطاب به زحمتکشان ایران منتشر کرد و آنان را به "نشید مبارزه‌ی انقلابی بر ضد رژیم شاه‌ی و استعمارگران انگلیسی"، و "شتاب دادن به سازماندهی کمونیستی" فرا خواند. (روزنامه‌ی "ایزوستیا"ی تاشکند، ۳۰ ژانویه ۱۹۲۰). و آن‌گاه در ماه مارس و آوریل همان سال "عدالت" اعلام کرد که در همان مدت کوتاه توانسته "ارتش (سرخ) کارگران و کشاورزان ایرانی" را متشکل از ۱۶۰۰ نفر تشکیل دهد.

در نخستین کنفرانس "عدالت" که در آوریل ۱۹۲۰ [فروردین ۱۲۹۹] در تاشکند برگزار شد و ۵۶۳۰ نفر از اعضا را نمایندگی می‌کرد، رای داده شد که این سازمان به عضویت کمینترن در آید و نام حزب کمونیست ایران را بر خود نهاد. سلطانزاده و علی‌خانوف در سخنرانی‌های خود پیرامون موضوع "چه‌گونه می‌توان برپایی انقلاب کمونیستی را در ایران شتاب بخشید" بحث کردند (بایگانی دولتی مرکزی انقلاب اکتبر، جزوه‌دان ۵۴۰۲، پوشه ۵۰۲، برگ‌های ۴ تا ۶). توان اجرای عملیات گسترده در خاک ایران را کمونیست‌ها به سرعت به دست آوردند. این امکان هنگامی به دست آمد که در ماه مه ۱۹۲۰ [۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹] بالشویک‌ها واحدهای نیروی دریایی را در بندر انزلی پیاده کردند و به مدت ۱۵ ماه بخش شمالی کشور همسایه را به اشغال خود در آوردند. همین‌جا در انزلی بود که کمونیست‌های ایرانی در پناه سرنیزه‌های روسی نخستین کنگره‌ی خود را در پایان [۲۳ تا ۲۵] ماه ژوئن ۱۹۲۰ [۲ تا ۴ تیر ۱۲۹۹] برگزار کردند.

هیچ جای شگفتی نیست که اکثریت سخنرانی‌های کنگره را غیر ایرانیان ایراد کردند: مگر نه آن‌که این حزب نه همچون یک حزب ملی، بلکه به شکل شعبه‌ای وابسته به کمینترن ایجاد شده بود. ولادیمیر نانه‌ئیشویلی Naneysvili و اولگا شاتونوفسکی Shatunovsky نمایندگان کمونیست‌های آذربایجان، و همچنین ابوکوف Abukov کمیسر واحد اعزامی به انزلی به فضای این کنگره رنگ می‌بخشیدند. از دیدگاه امروز عجیب آن که در میان افراد برگزیده‌ی این کنگره برای عضویت در کمیته‌ی مرکزی، کنستانتین تاماشفسکی Tomashevsky رئیس شعبه‌ی سیاسی نیروهای نظامی شوروی و مادام بوله Bulle همسر کمیسر ابوکوف نیز بودند (و تازه این مادام بوله به عضویت دفتر اجرائی کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست ایران نیز برگزیده شد). در ضمن، در میان اعضای کمیته‌ی مرکزی تنها دو نفر از تبار ایرانی وجود داشت، که حتی آن دو نیز از کارگران مهاجری بودند که سال‌های طولانی در امپراتوری روسیه به سر برده بودند.

نقشه‌ی دست‌اندازی به آبادان

اعضای ایرانی کمینترن در رویارویی با این واقعیت که در مناطق اشغالی نیروهای شوروی نیازی به دست زدن به عملیاتی به شیوه‌هایی خودنمایانه از قبیل تروریسم وجود ندارد، نیروهای خود را روی "پروزی سوسیالیسم" در آن منطقه متمرکز کردند. این رهنمود را دفتر سازمان‌های کمونیستی ایرانی (ایران‌پورو) که آن‌سوی مرز و در باکو تشکیل شده بود صادر کرد. اعضای این دفتر عبارت بودند از دو نماینده از روسیه (نریمانوف و مدیوانی)، دو نماینده از آذربایجان (میکویان و لومینادزه Lominadze)، و دو نماینده‌ی ایرانی‌تبار (بنیادزاده و علی‌خانوف).

در پایان ماه ژوئن ۱۹۲۰ [تیر ۱۲۹۹] ایران‌پورو به این نتیجه رسید که جنبش ملی‌گرایانه‌ی جنگلی‌ها در گیلان به رهبری میرزا کوچک خان سرعت و قاطعیت لازم برای پیاده کردن شیوه‌های زندگی سوسیالیستی را ندارد و تصمیم گرفت که دولت به سرکردگی این چهره‌ی میهن‌پرست را سرنگون کند. برخی مشاوران با گرایش‌های افراطی که در آن هنگام در پیرامون کوچک خان بودند، از قبیل یاکوف بلومکین Blumkin تروریست اس‌ار SR پیشین و قاتل میرباج سفیر آلمان در مسکو، در توافق میان کوچک خان و بالشویک‌ها اخلاص می‌کردند.

اشخاصی که برای هدایت عملیات در گیلان اعزام شده بودند، ایرانی نبودند، بلکه یک گرجی به نام پیوتر مدیوانی، و یک ارمنی و صدر پارلمان شوروی در آینده آناتاس میکویان بودند که یک گروه ۲۰ نفری کارشناسان "صدر انقلاب" آنان را همراهی می‌کردند (بایگانی حزبی مرکزی بنیاد مارکسیسم - لنینیسم، جزوه‌دان ۶۴، پرونده ۲، پوشه ۲۹، برگ‌های ۲۳-۲۲). برای این گروه هدف‌های پیش رو را تعیین کرده بودند: **تسخیر صنایع نفت آبادان، گسستن ارتباط انگلستان با منابع طبیعی مستعمراتی آن در آسیا، و سرانجام گسترش انقلاب کمونیستی در آسیا** (بایگانی حزبی مرکزی بنیاد مارکسیسم - لنینیسم، جزوه‌دان ۸۵، پرونده ۸، پوشه ۲۳، برگ ۱۲۸). میکویان در خاطرات گوناگونی که بعدها منتشر کرد، هرگز سخنی از هدف "سری" مأموریت خود در ایران نگفت.

نتیجه‌ی کار کارشناسان شوروی عبارت بود از اعلام جمهوری شوروی گیلان در ۴ اوت ۱۹۲۰ [۱۳ مرداد ۱۲۹۹] (۵). "کمیساریای خلق" به رهبری احسان‌الله خان و زیر نظارت میکویان و مدیوانی اعلام کرد که "انقلاب سرخ" سرآغاز انقلاب سوسیالیستی است و به سرعت دست‌به‌کار ایجاد نظم نوین شد. مصادره‌ی زمین‌ها و دارایی‌های افراد و حتی کشاورزان و کاسب‌کاران خرده‌پا آغاز شد. خرید و فروش خصوصی به کلی ممنوع شد و بازار را بستند. تبلیغات شدید ضد اسلامی به راه انداخته شد. اما سرانجام نارضایتی شدید مردم میزان نفوذ کمونیست‌ها را کاهش داد، و در پی آن به نابودی رژیم "سوسیالیستی" در گیلان انجامید، هر چند که این رژیم فرصت یافت که به یک لشگرکشی نظامی ناموفق به سوی تهران نیز دست بزند.

باید یادآوری کرد که فرمانده آن لشگرکشی، احسان‌الله خان، در دوران انقلاب مشروطیت ایران در سال‌های ۱۹۱۰-۱۹۰۵ [۱۲۸۹-۱۲۸۴] نیز از کسانی بود که مانند حیدرخان عضو فعال گروه‌های تروریستی بود، اما بعدها خود را کمونیست نامید. نیروهای او پیش از آن‌که بتوانند از طریق تهران برای "راه انقلاب از خاور" مسیری به آبادان بگشایند، در هم شکسته شدند و نیروهای دولتی آنان را تا شهر رشت پایتخت گیلان دنبال کردند.

به‌خواست ارباب

باید اعتراف کرد که افراط‌گرایی نهادینه‌شده در وجود کسانی که تا همین چندی پیش تروریست بودند، به خود حزب کمونیست ایران نیز ضربه زد. در این حزب فراکسیون‌هایی پدیدار شد که یکی از آنها توانست هیأت رئیسه‌ی شورای عملیات و تبلیغات ملل خاور در باکو را راضی کند که حزب کمونیست ایران را منحل کند (بایگانی حزبی مرکزی بنیاد مارکسیسم - لنینیسم، جزوه‌دان ۶۴، پرونده ۲، پوشه ۲۹، برگ ۲۸). اما پس از گفت‌وگو‌هایی با شرکت نمایندگان فراکسیون‌ها، دفتر قفقاز حزب کمونیست (بالشویک‌های) روسیه در ۱۱ نوامبر ۱۹۲۰ [۲۰ آبان ۱۳۹۹] کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست ایران را از نو سازماندهی کرد. در اجلاس این دفتر استالین و دیگر اعضای کمیته‌ی اجرائی کمینترن شرکت داشتند. و این یک بار دیگر نشان می‌دهد چه کسی فقط الهام‌بخش اندیشه‌های کمونیست‌های ایرانی نبود، بلکه در واقع ارباب آنان بود و سرنوشت آنان را رقم می‌زد.

این ارباب بارها دست‌نشانندگان خارجی خود را به دلخواه خود و تنها بر پایه‌ی منافع شخصی خود به دست سرنوشت رها کرد. ایرانیان تازه‌هنگامی این موضوع را تجربه کردند که در سپتامبر ۱۹۲۱ [شهریور ۱۳۰۰] نیروهای شوروی به فرمان لنین کشور آنان را ترک کرد. روسیه‌ی شوروی به پاداش تخلیه‌ی خاک ایران دو سند به‌دست آورد. نخستین آنها مقاله‌نامه‌ای بود با ایران به تاریخ ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ [۷ اسفند ۱۲۹۹، در برخی منابع ۹ اسفند] که به مسکو حق می‌داد که اگر خطری از جانب ایران آن کشور را تهدید کرد، مسکو حق دارد که نیروهای نظامی به خاک ایران وارد کند.

سند دوم که در دوران ما کمتر به آن اشاره می‌شود موافقت‌نامه‌ی تجاری میان بریتانیای کبیر و روسیه‌ی شوروی‌ست که در تاریخ ۱۶ مارس ۱۹۲۱ [۲۵ اسفند ۱۲۹۹] در لندن امضا شد. در این موافقت‌نامه طرفین متعهد می‌شدند که از هر گونه اقدام خصمانه و اشاعه‌ی هر گونه تبلیغات مستقیم یا غیر مستقیم بر ضد یک‌دیگر، یا از ترغیب مردم کشورهای آسیا به اقداماتی خصمانه بر ضد منافع بریتانیا یا امپراتوری بریتانیا خودداری کنند. (مجموعه‌ی مقاله‌نامه‌ها، موافقت‌نامه‌ها و کنوانسیون‌های جاری منعقد میان جمهوری شوروی سوسیالیستی فدراتیو روسیه با دولت‌های خارجی. نشر دوم، مسکو ۱۹۲۱، صفحه ۴۵). با سر فرود آوردن در عمل، و برای برقراری رابطه‌ی بازرگانی با "دژ امپریالیسم"، بالشویک‌ها جمهوری شوروی گیلان را به شاه، و باقی مردم آسیا را نیز به انگلیس‌ها فروختند. (۶)

(۲) بخشی از این پژوهش پلاستون پیش‌تر در مجله‌ی روسی "خلق‌های آسیا و آفریقا"، شماره ۲، سال ۱۹۷۲ منتشر شد و به ترجمه‌ی فرهاد کشاورز گیلانی و ویراستاری خسرو شاکری در "اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران"، جلد ۲۰، با عنوان "شرکت ایرانیان در انقلاب اکتبر" گنجانده شد. (از جمله نشر پادزهر، ۱۹۸۴).

(۴) علی امیرخیزی می‌گوید: "حیدرخان در سال ۱۹۱۹ [۱۲۹۸] در پتروگراد با نام مستعار "رجب بمبی" در میتینگ بین‌المللی به عنوان نماینده‌ی حزب انقلابی ایران سخنرانی کرد." (نشریه دنیا، دوره دوم، سال یازدهم، شماره ۴، زمستان ۱۳۴۱، ص ۹۳). اما لقب "چراغ" (به روسی لامپا) را به گمانم نویسنده از ترجمه‌ی لقب "حیدرخان برقی" به دست آورده که اشاره‌ای بود به کار حیدرخان در کارخانه‌ی برق مشهد و سپس در تهران.

علی شمیله از سندی که به نوشته‌ی او مصطفی تاری وردی برادر حیدرخان در اختیارش گذاشته نقل می‌کند که حیدرخان درباره‌ی نقشه‌ی ترور محمدعلی‌شاه و دیگر سران دولت نوشته‌است: "کمیته‌ی انقلابی و شخص من قاطعانه با ترور مخالف بودیم، اما چاره‌ی دیگری نداشتیم و باید دست به کاری می‌زدیم، زیرا ارتجاع هجومی نیرومند را بر ضد نیروهای انقلابی آغاز کرده بود" (ع. شمیله: آزادلیق قهرمانی حیدر عموواغلو (به آذربایجانی)، ۱۳۵۰ (۱۹۷۲)، بی ناشر، یاکو، ص ۳۵ و ۳۶). او همچنین از کسروی نقل می‌کند که رهنمود قتل اتابک از کمیته‌ی قفقاز به حیدرخان داده شد (ع. شمیله، همان، ص ۲۴، به نقل از احمد کسروی: تاریخ مشروطیت ایران، جلد دوم، ص ۲۲۵ و ۲۲۶).

(۵) در بسیاری منابع روز بازگشت میرزا کوچک خان از جنگل به رشت را که در ۱۴ خرداد ۱۲۹۹ بوده روز بنیادگذاری جمهوری او می‌شمارند. تاریخی که کروتیخین ذکر می‌کند شاید تاریخ "کودتای سرخ" به تحریک و رهبری بلومکین است که در منابع دیگر ۹ مرداد ۱۲۹۹ نوشته شده.

(۶) درباره‌ی جنبش جنگل پژوهش جالب و جامعی نوشته‌ی دکتر عبدالعلی معصومی در این نشانی موجود است: <http://v6rg.com/wp-content/uploads/2010/12/Jomhuri-Gilan.pdf>

بخش دوم

کمینترن و ایران

یا

چه‌گونه استالین و شاه کمونیست‌های ایرانی را قتل‌عام کردند

پس از آن‌که روسیه شوروی از پیش‌روی در "راه انقلاب از خاور" باز ماند و به لندن قول داد که به منافع مستعمراتی بریتانیا در آسیا زبانی نرساند، کمونیست‌های ایرانی انتظاری بیش از این نمی‌توانستند داشته‌باشند که حامیان‌شان تنها برای حل اختلافات درون‌حزبی‌شان، که در این هنگام به اوج خود رسیده بود، میانجیگری کنند. در همان نخستین اجلاس کنگره ملی خاور در سپتامبر ۱۹۲۰ [شهریور ۱۲۹۹] در باکو اختلاف رأی میان کمونیست‌های ایرانی به درگیری علنی منجر شد.

آوه‌تیس سلطان‌زاده (میکائیلین) که تهیه فهرست نمایندگان ایران و ارسال دعوتنامه به آنان را بر عهده داشت، نتوانست گروهی متشکل از همفکران خود را سازماندهی کند و نزدیک صد نفر به ابتکار حیدرخان عمواغلی تاروردی‌یف، که در آن هنگام مقام عضویت در شورای جنگی انقلاب در جبهه ترکستان را داشت، به باکو آمدند [۱۰۰ نفر به دعوت سلطان‌زاده و ۹۲ نفر به دعوت حیدرخان، در مجموع ۱۹۲ نفر به کنگره آمدند (منابع گوناگون)]. هیأت نمایندگی ایران که پس از هیأت ترکیه بیش‌ترین تعداد نمایندگان را داشت، دچار تفرقه بود.

هواداران حیدرخان جلسه فراکسیون خود را برگزار کردند و ۱۲ مورد انتقاد به سیاست کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران مطرح کردند. (بایگانی دولتی مرکزی انقلاب اکتر، جزوه‌دان ۵۴۰۲، پوشه ۳۴، برگ‌های ۱-۱۰). آنان به‌ویژه از قطعنامه کمیته مرکزی به تاریخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۲۰ [۳۰ تیر ۱۲۹۹] "درباره وظایف حزب ما در ایران" ناراضی بودند. آن قطعنامه کمونیست‌ها را فرا می‌خواند که نفوذ پنهانی در صفوف رهبران جنبش میهن‌پرستانه جنگلی‌ها را سازماندهی کنند تا "نفوذ شخصی آن‌ها فلج شود و نفوذ حزب در میان توده‌های خلق که از آنان پیروی می‌کنند تقویت گردد". دفتر سازمان‌های کمونیستی ایران مستقر در باکو (ایران‌بورو) نیز مخالف بود که کمونیست‌ها با ناسیونالیست‌های پیرو میرزا کوچک خان در یک جبهه بجنگند.

حیدرخان موفق شد که در ۱۱ سپتامبر [۲۰ شهریور] اجلاسی از ۱۲۱ تن از هواداران خود را در باکو تشکیل دهد و آن را "نخستین پلنوم وسیع کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران" نامید. شرکت‌کنندگان حیدرخان را به دبیر اولی کمیته مرکزی برگزیدند و هیأتی را برای دیدار لنین به مسکو اعزام کردند.

به شهادت کهنه‌سرباز جنبش کمونیستی ایران محمد آخوندزاده آستارایی (یا همان آخوندوف یا سیروس بهرام) لنین گله‌گزاری از "ماجراجویی‌های سکتاریستی و چپ‌روانه‌ی" سلطان‌زاده را شنید و استالین را مأمور کرد که از این اختلاف سر در آورد و با کمک کمیته اجرائی کمینترن آن را فیصله دهد. (خاطرات سیروس بهرام در مجله‌ی "دنیا" شماره ۱، سال ۱۹۷۳، صفحه ۷۶). اما جالب این‌جاست که شرکت لنین در دیدار با هیأت نمایندگی ایرانی در اسناد شوروی ثبت نشده‌است. این احتمال وجود دارد که افسانه‌ی این دیدار بسیار دیرتر در ذهن خود سیروس بهرام به‌هم بافته‌شده تا به این وسیله در خاطراتش خود را پیرو راستین خط لنین وانمود کند. (۷)

از هم پاشیدگی کامل

هنوز هیأت نمایندگی در سفر مسکو بود که هیأت رئیسه‌ی شورای عملیات و تبلیغات ملل خاور ناگزیر از مداخله در اختلافات ایرانیان شد و نظرهای انتقادی درباره‌ی "تضعیف جبهه‌ی واحد جنبش کمونیستی و ملی - دموکراتیک ایران" را مورد بررسی قرار داد و در ۱۴ اکتبر ۱۹۲۰ [۲۲ مهر ۱۲۹۹] تصمیم گرفت که حزب کمونیست ایران را به‌کلی منحل کند و تا فراخوانی کنگره‌ی مؤسسان تازه، یک دفتر تشکیلات موقت به رهبری حیدرخان ایجاد کرد. (بایگانی دولتی مرکزی انقلاب اکتر، جزوه‌دان ۵۴۰۲، پوشه ۱۶۰، برگ‌های ۱-۹).

اما در میان هواداران سلطان‌زاده نیز چهره‌های با نفوذی همچون میخائیل پاولوویچ (یا همان پلتمان Beltman یا والونتیر Volontër) مشاهده می‌شد که عضو شورای عملیات و تبلیغات بود و در آینده یکی از سازماندهندگان اصلی خاورشناسی شوروی شد. به توصیه‌ی او سلطان‌زاده زیر بار حکم انحلال حزب نرفت، اما در اجلاس کمیته مرکزی موازی خود در ۲۱ اکتبر [۲۹ مهر] با برخی تغییرات در مواضع تاکتیکی کمونیست‌های ایرانی موافقت کرد. برای نمونه او پذیرفت که "عبور از همه‌ی مراحل انقلاب بورژوا - دموکراتیک" که در شرایط ایران آغاز ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم را در این کشور اجازه نمی‌دهند، ضرورت دارد.

سلطان‌زاده در اجلاس مشترک رهبران و اعضای مسئول حزب کمونیست ایران، صدر هیأت رئیسه‌ی شورای عملیات و تبلیغات ملل خاور، و صدر دفتر قفقاز حزب کمونیست (بالشویک‌های) روسیه در تاریخ ۲۵ و ۲۶ اکتبر ۱۹۲۰ [۳ و ۴ آبان ۱۲۹۹] در باکو نیز از اشتباهات چپ‌گرایانه‌ی افراطی خود ابراز پشیمانی کرد. در نتیجه هیأت رئیسه در تصمیم پیشین خود برای انحلال حزب تجدید نظر کرد و این بار با رشته‌ای از پاکسازی‌ها رهبری حزب را

بار دیگر سازماندهی کرد و حیدرخان را در ترکیب کمیته مرکزی گنجانید (بایگانی دولتی مرکزی انقلاب اکتبر، جزوه‌دان ۵۴۰۲، پوشه ۳۴، برگ‌های ۱-۱۰).

با این حال تا سازش میان طرفین راه دوری باقی بود؛ این بار حیدرخان از در مخالفت در آمد و برای قانع کردن او لازم شد همه‌ی افراد دفتر کمیته قفقاز بالشویک‌ها دخالت کنند. در اجلاس دفتر قفقاز به تاریخ ۱۱ نوامبر ۱۹۲۰ [۲۰ آبان ۱۲۹۹] کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران سازمان داده‌شد، و آوه‌تیس سلطان‌زاده به ابتکار استالین به مقام تشریفاتی نماینده‌ی ایران در کمیترن به مسکو اعزام شد.

بار هم "کمیته انقلابی"

حیدرخان، که بنا به همه‌ی شواهد گذشته‌ی تروریستی خود را به فراموشی سپرده‌بود، اکنون در موضع آشتی دادن همه‌ی نیروهای ضد شاه و ضد انگلیس ظاهر می‌شد. رهنمود ایجاد جبهه‌ی واحد با شرکت جنبش ملی - دموکراتیک در فراخوان کمیته مرکزی حزب او به او داده شده‌بود. این فراخوان در تاریخ ۱۴ ژانویه ۱۹۲۱ [۲۴ دی ۱۲۹۹] در روزنامه‌ی "حقیقت" و زیر عنوان "تزهایی درباره‌ی وضعیت اجتماعی و اقتصادی ایران و تاکتیک‌های حزب کمونیست ایران" منتشر شد. برنامه‌ی حداقل حزب نیز دیرتر همان رهنمود را می‌داد.

در ماه مه ۱۹۲۱ [اردیبهشت ۱۳۰۰] [بنا بر برخی منابع اول تیرماه] بار دیگر برقراری جمهوری شوروی گیلان - کمیته انقلابی اعلام شد که کوچک‌خان، خالو قربان رهبر کردهای آن محال، احسان‌الله خان رهبر چپ‌گرایان افراطی، و حیدرخان رهبر کمونیست‌ها نیز در آن شرکت داشتند. رشته‌ای از اقدامات صورت گرفت تا گیلان به شکل پایگاهی برای حمله به رژیم شاه و انگلیس‌ها در آید.

سیاست جبهه‌ی واحد که از سوی حیدرخان اعلام شد از سوی سرگو اورجونیکیدزه صدر دفتر قفقاز حزب بالشویک‌ها و همچنین سرگئی کیروف عضو این دفتر پشتیبانی می‌شد. اما متحدان سلطان‌زاده، گذشته از پاولوویچ، عبارت بودند از میکویان، مدیوانی، لومینادزه، و در برخی زمینه‌ها استالین. به همین دلیل سلطان‌زاده از تلاش برای به دست گرفتن رهبری تمامی جنبش کمونیستی در ایران دست برداشت و در نتیجه تا سپتامبر سال ۱۹۲۱ [شهریور ۱۳۰۰]، یعنی تا کشته‌شدن حیدرخان در گیلان، حزب کمونیست ایران دو کمیته مرکزی و دو برنامه داشت.

اگر پلاتفورم طرفداران حیدرخان شامل اتحاد با ملی‌گرایان و لیبرال‌های دموکرات بود، برنامه‌ی سلطان‌زاده و گروه "خراسانی" او (آقازاده و جوادزاده) صاف و ساده ترجمه‌ی برنامه‌ی دوم حزب بالشویک‌های روسیه بود. این سند با وجود تلاش برای انطباق با شرایط ایران، با هر گونه سازش با "همسفران" مخالفت می‌کرد و اعلام می‌کرد که یک راست باید راه ساختمان کمونیسم را در پیش گرفت.

کار به آن‌جا رسید که رهبران سازمان‌های حزبی محلی، و از آن جمله تمامی کمیته‌های محلی تهران و خراسان، اعتبار کمیته مرکزی به رهبری حیدرخان را به رسمیت نشناختند و از این رو برای ایجاد انضباط حزبی حتی توسل به زندانی کردن انشعابیان لازم آمد. (بولتن کمیته اجرائی کمینترن، سال ۱۹۲۲، صفحه ۱۱۲).

گذشته از دو جناح‌بندی نامبرده، یک گروه سوم به اصطلاح مرکزگرایان هم وجود داشت که کمونیست‌های ایرانی ساکن قفقاز را در خود گرد می‌آورد و رهبران آن قاسموف، کریموف، و سلطانونف بودند. اغلب اعضای این گروه همزمان عضو حزب بالشویک‌های روسیه یا آذربایجان شوروی نیز بودند.

شگفت آن که جعفر جوادزاده در سخنرانی خود در سومین کنگره‌ی جهانی کمینترن در ماه ژوئن ۱۹۲۱ [از ۱ تیر ۱۳۰۰] ضمن تأیید انشعاب، اعلام کرد که در ایران "چند حزب کمونیست وجود دارد، مانند کره"، اما نتیجه گرفت که انشعاب نشانگر "پختگی" جنبش کمونیستی ایران است (سومین کنگره‌ی جهانی انترناسیونال کمونیستی، گزارش تندنویسی‌شده. - پتروگراد، سال ۱۹۲۲، صفحه ۱۵۰). (۸)

دوست، و رقیب

سلطان‌زاده گله‌گزاری از مخالفان درون‌حزبی را ادامه داد. هیأت نمایندگی به سرپرستی او در کنگره‌ی کمینترن خواستار برکنار داشتن حزب از "دخالت پیوسته"ی دفتر قفقاز و کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان در امور آن شد، و کمیته اجرائی کمینترن در ماه ژوئن ۱۹۲۱ [تیر ۱۳۰۰] تصمیم گرفت که حزب واحد کمونیست ایران تشکیل شود و کمیسیون را مأمور اجرای این کار کرد.

اما هواداران سلطان‌زاده، که می‌خواستند خود قدرت را در حزب بازسازی‌شده به دست بگیرند، هشیار بودند. از این رو آنان به تصمیم قدیمی انحلال کمیته مرکزی حزب متوسل شدند. به ابتکار آنان دفتر قفقاز حزب بالشویک‌ها در روز ۴ ژوئن ۱۹۲۱ [۱۴ خرداد ۱۳۰۰] تصمیم گرفت که کنگره‌ی جدید کمونیست‌های ایران

فراخوانده شود و حتی دفتر تازه‌ای را برای سازماندهی این کار مأمور کرد که از جمله رهبران فراکسیون "مرکزگرایان" در آن عضویت داشتند.

با وجود اعتراض سازمان‌های حزبی تهران و خراسان، در ۱۹ اوت ۱۹۲۱ [۲۸ مرداد ۱۳۰۰] در باکو ۱۳۰ نماینده کنگره‌ی دوم حزب کمونیست ایران گرد آمدند. ادعا می‌شد که آنان "هر سه فراکسیون" را نمایندگی می‌کنند (بایگانی حزبی مرکزی بنیاد مارکسیسم - لنینیسم، جزوه‌دان ۸۵، پرونده ۱۸، پوشه ۳۲۵، برگ ۷). برای ریاست اجلاس نه یک ایرانی، که یک روس، و عضو دفتر قفقاز حزب بالشویک‌های روسیه، سرگنی کیروف را برگزیدند.

این رویداد غریبی بود، و حزب کمونیست ایران در آینده آن را کنگره‌ی خود به شمار نیاورد. شرکت کنندگان هم شاهد اقدامات حیدرخان بودند و هم شاهد کارهای سلطان‌زاده، و سپس اعضای کمیته‌ی مرکزی را برگزیدند که ایرانیانی در آن اکثریت داشتند که مدت‌ها پیش میهن خود را رها کرده بودند و مدت طولانی عضو حزب بالشویک‌های روسیه بودند. زیر فشار کمیته‌ی اجرائی کمینترن تنها سلطان‌زاده و جوادزاده در ترکیب ارگان‌های رهبری این حزب ایرانی گنجانده شدند.

ایران همچنان مایه‌ی نگرانی کمینترن بود و در سپتامبر ۱۹۲۱ [شهریور ۱۳۰۰] بار دیگر ناگزیر به بحث پیرامون آن بازگشت. در ژانویه‌ی سال بعد [دی ۱۳۰۰] کمیته‌ی اجرائی کمینترن کمیسیون ویژه‌ای را برای "برقراری وحدت درون جنبش کمونیستی ایران" تشکیل داد که سرگو اورجونیکیدزه، سرگنی کیروف، کریم حسن نیک‌بین، و دو تن دیگر از اعضای کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست ایران در ترکیب آن شرکت داشتند. این کمیسیون نیز کمیته‌ی مرکزی تازه‌ای برای حزب کمونیست ایران برگزید که نمایندگان هر سه گروه در آن حضور داشتند و نیک‌بین به رهبری آنان برگمارده شد. او از سال ۱۹۱۷ عضو حزب کمونیست روسیه بود، در جنگ بر ضد گردان‌های ملی‌گرا در ترکستان شرکت کرده بود، و رهبری سازمان حزب کمونیست ایران در تهران را بر عهده داشت.

خیانت به خائن

پس از آن که نیروهای روسیه شمال ایران را ترک کردند، کمونیست‌های محلی ستاد عملیات پنهانی خود را به تهران منتقل کردند. در نبود پشتیبانی سرنیزه‌های روسی موجی از لو رفتن‌ها حزب را تهدید می‌کرد. در سال ۱۹۲۲ [۱۳۰۱] عوامل نفوذی، نزدیک به تمامی سازمان تهران و سپس سازمان خراسان را به پلیس لو دادند. در نامه‌ی کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست ایران خطاب به کمیته‌ی اجرائی کمینترن این وضع را نه نتیجه‌ی تزلزل کادرهای حزب، که ناشی از "فساد اخلاقی جامعه‌ی ایران زیر حاکمیت دستگاه فئودالی و نفوذ فرهنگ اروپایی غریبی" قلمداد می‌کردند. در همان نامه نه تنها از خیانت اعضای عادی، که از خیانت کارکنان رده‌ی رهبری حزب نیز نمونه‌هایی داده شده است (بایگانی حزبی مرکزی بنیاد مارکسیسم - لنینیسم، جزوه‌دان ۸۰، پرونده ۶، پوشه ۳۰، برگ‌های ۱۱-۱۰). کمیته‌ی مرکزی برای نجات خود دست به پاکسازی صفوف حزب زد، تنها نزدیک به هزار عضو را باقی گذاشت، و تصمیمی مصلحتی دایر بر "انحلال سازمان و تجدید سازمان آن" اعلام کرد و گام در راه مخفی‌کاری کامل نهاد.

حتی در این دوران دشوار برای حزب، اختلاف نظر ناشی از موضع‌گیری‌های ضد و نقیضی که از مسکو به ایران می‌رسید، در درون آن بی‌داد می‌کرد. گاه کمینترن با اتحاد با نیروهای خرده‌بورژوازی ملی‌گرا موافق بود و کمونیست‌های ایران به ائتلاف با حزب سوسیال - دموکرات سلیمان میرزا اسکندری می‌پرداختند، اما سپس استراتژی تغییر می‌کرد و همان کمونیست‌ها می‌کوشیدند که در ایران "حزب اصیل کارگری - دهقانی" تشکیل دهند. (و این نقشه نیز به نوبه‌ی خود نمی‌گرفت، زیرا پایگاهی در میان مردم نمی‌یافت و با مخالفت شدید روحانیت مسلمان روبه‌رو می‌شد).

و اما بزرگ‌ترین نقش در تحکیم پلاتفورم‌های چپ سکتاریستی در کمینترن را شخص استالین بازی کرد. اندیشه‌ی این دوران او در بخشی از نامه‌ی او خطاب به دیمیتری مانوئیلسکی Manuilsky به تاریخ ۳۱ ژوئیه ۱۹۲۴ [۹ مرداد ۱۳۰۲] بازتاب یافته است و در آن او برای نمونه درباره‌ی هند می‌گوید: "باید همه‌ی حمله‌ها را روی بورژوازی ملی سازشکار متمرکز کرد و شعار دیکتاتوری پرولتاریا را به‌عنوان شرط اصلی رهایی از امپریالیسم برجسته کرد."

به اراده‌ی اربابان

حزب کمونیست ایران بی هیچ استثنایی خط مشی سیاسی شوروی را در ایران پیش می‌برد. تا هنگامی که مسکو، مدت‌های مدید، بنیادگذار دودمان پهلوی سرهنگ رضاخان را "نیروی ملی - دموکراتیک دارای توانایی تحقق انقلاب بورژوازی - دموکراتیک بر ضد ملاک و فئودال‌ها" می‌دانست، کمونیست‌های ایرانی نیز همگی صمیمانه از رشد این دیکتاتوری پشتیبانی می‌کردند. از جمله کسانی از رهبران حزب مانند جلیل‌زاده و باقرزاده، که اکثریت کمونیست‌های ایران را به دنبال خود داشتند، در تمجید "مترقی بودن واقعی" شاه جدید داد سخن می‌دادند. احسان طبری یکی از رهبران حزب توده ایران در مقاله‌ای در روزنامه‌ی "کیهان" به تاریخ ۱۹ سپتامبر

۱۹۸۴ [۲۸ شهریور ۱۳۶۳] اعتراف کرد که حزب کمونیست ایران "تربدانی شد که رضا شاه بر پله‌های آن به تخت پادشاهی رسید".

موضع مسکو در قبال رضاخان را تا حدودی می‌توان بر پایه دیدگاه‌های استالین که در سراسر زیست‌نامه‌ی او تا سال ۱۹۴۱ [۱۳۲۰] بازتاب یافته، توضیح داد. رهبر شوروی کینه‌ای کم‌وبیش حیوانی بر ضد هر چیز انگلیسی داشت، و بر عکس به آلمان علاقمند بود. از همین رو رضاخان نیز که دیدگاه‌های مشابه و موضع‌گیری‌های به‌همان میزان استبدادی داشت از نظر استالین رفیق راه او بود، تا لحظه‌ای که آلمان به اتحاد شوروی حمله کرد.

یک کنگره‌ی دیگر حزب کمونیست ایران در سپتامبر ۱۹۲۷ [شهریور ۱۳۰۶] در شهر راستوف کنار دون در جنوب روسیه برگزار شد [به نام "کنگره ارومیه"]. شرکت‌کنندگان تنها ۲۰ نفر بودند که ۴۰۰-۵۰۰ نفر اعضای حزب را نمایندگی می‌کردند. این بار حسین شرقی را به عنوان دبیر اول کمیته‌ی مرکزی برگزیدند - او همان رضایف و همان "جوبا" (جست‌و‌جوگر) بود. این نیز یکی دیگر از همان نمونه‌های کمونیست‌های ایرانی بود که ایران را فقط در سال‌های دور کودکی دیده‌بود. او یکی از نخستین کامسامول‌های (جوانان کمونیست) ترکستان، نماینده‌ی سومین کنگره‌ی کامسامول‌ها، و دانش‌آموخته‌ی دانشگاه کمونیستی زحمتکشان خاور (کوتف KUTV) بود. از این رهبر نوکرسفت سرسپرده‌ی اربابان مسکو، هرگز استقلال رأی و نیروی خلاقه‌ای مشاهده نشد. او همراه سلطان‌زاده در سپتامبر ۱۹۲۸ [شهریور ۱۳۰۷] به کمینترن رجوع کرد و خواستار رهنمودهای مشخص برای عملیات در ایران شد، زیرا آنان سواد تئوریک لازم را که از رهبران کمونیست‌های ایران انتظار می‌رفت، نداشتند. شرقی و سلطان‌زاده همه‌ی اشتباه‌ها و شکست‌های حزب خود را به پای "رهنمودهای مبهم کمینترن" و "اطلاعات ناکافی" از سوی همان رهبری کمینترن نوشتند.

کنگره‌ی دوم سرآغاز دور تازه‌ای از درگیری‌های درون‌حزبی بود، و بار دیگر در کانون اختلاف‌ها آوه‌تیس سلطان‌زاده خودنمایی می‌کرد. هم‌پیمان سابق او سیروس بهرام به کمیته‌ی اجرائی کمینترن مدارکی ارائه کرد که بر پایه آن‌ها بی‌هیچ شبهه‌ای و به روشنی نتیجه گرفته می‌شد که سلطان‌زاده به مرکز جنبش جهانی کمونیستی دربار‌های روی‌دادهای ایران و وضعیت حزب خود به عمد اطلاعات غلط می‌دهد. رسیدگی به این موضوع به کمیسون ویژه‌ی کمینترن به سرپرستی اوتو کوئوسینی‌ن Otto Kuusinen سپرده‌شد. کمیسون به سلطان‌زاده سخت هشدار داد که چنین روش‌هایی محکوم است. (۹)

خودی‌ها را بزنی تا بیگانگان را بترسانی

در ماه مه ۱۹۳۱ [اردیبهشت ۱۳۱۰] حزب کمونیست ایران در عمل دیگر وجود نداشت. مجلس ایران "قانون مجازات اقدام علیه امنیت و استقلال کشور" [معروف به "قانون سیاه"، که از جمله دامنگیر دکتر ارانی و "۵۳ نفر" شد] را تصویب کرد که مطابق آن هر کسی که به اتهام فعالیت کمونیستی یا ضد سلطنتی دستگیر می‌شد، به حبس مجرد تا ۱۰ سال محکوم می‌شد.

تنها دستگیری ۱۵۰ عضو حزب توسط دولت کافی بود تا حزب بساط خود را در سراسر ایران جمع کند. اما کمتر کسی به یاد دارد که باقی‌مانده‌ی کمونیست‌های ایرانی را که در مهاجرت خود را پنهان کردند، نه رضاشاه، که یوسف استالین کشت، زیرا شاهد زنده‌ای برای شکست‌های تاکتیکی و گرایش‌های چپ‌گرایانه‌اش در سیاست جهانی نمی‌خواست.

در نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۹۳۰ [۱۳۱۰] در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی چهره‌های برجسته‌ی حزب کمونیست ایران دستگیر و تیرباران شدند: آوه‌تیس سلطان‌زاده (میکائیلان)، عبدالحسین حسایی (دهزاد)، ابوالقاسم ذره، مرتضی علوی، نصرالله اصلانی (کامران قزوینی)، احسان‌الله خان، حسین شرقی، [لادین اسفندیاری، برادر نیما یوشیج] و دیگران.

مرحله‌ی بعدی گسترش اندیشه‌های کمونیستی در ایران تنها در سال ۱۹۴۱ [۱۳۲۰]، و بار دیگر با حضور نیروهای شوروی در این کشور آغاز شد.

(۷) سیروس بهرام می‌گوید که "در اجلاس کنگره‌ی ملل خاور ۲۷ نماینده انتخاب شدند تا به دیدار لنین بروند [...] از آن میان من و عیوض نماینده‌ی سازمان اردبیل و از اهالی روستای "بنفشه‌دره" ایرانی بودیم [...] لنین در آن هنگام بیمار بود. پزشکان کارهای حزبی و دولتی را برای او ممنوع کرده‌بودند. اما ما نمایندگان جوان و بی‌تجربه اصرار داشتیم که هر طور شده او را ببینیم [...] سرانجام ما را پذیرفتند. در منزل لنین در کرملین و در اتاقی نه چندان بزرگ در کنار اتاق خواب او جمع شدیم. میز بزرگی در میان اتاق بود و صندلی‌هایی بر گرد آن چیده‌بودند. کمی بعد لنین در اتاق خوابش را گشود و با حالی نزار وارد شد. ما همه با شادی و احترام به پا خاستیم. لنین سلامان داد، دعوتمان کرد که بنشینیم، و در صندلی خود در انتهای میز نشست. در سمت راستش منشی او (که نامش را به یاد ندارم) و در سمت چپش نیز استالین نشستند. ما نمایندگان ملل خاور نیز بر گرد میز نشستیم. کنار دیوار و میان دو پنجره

کمیسر امور خارجی رفیق چیچرین نشست. او نیز سخت بیمار به نظر می‌رسید و پژمرده بود [...] هنگام صحبت‌ها رفیق اورجونیکیدزه نیز وارد شد و پشت سر لنین در کنار پنجره ایستاد و به دقت به حرف‌های جمع گوش داد. من نفر دوم بودم که درباره‌ی وضع کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست ایران گزارش دادم [...] (علی شمیده: "میرزه محمد آخوندزاده (بهرام سیروس)", باکو، انتشارات روزنامه‌ی "آذربایجان"، ۱۳۵۳ (۱۹۷۴) (به آذربایجانی)، ص ۴۷ تا ۴۹).

احسان طبری در گفت‌وگوهای خود با من (مترجم) معتقد بود که داستان دیدار با لنین بی‌گمان جان سیروس بهرام را در دوران تصفیه‌های استالین نجات داد.

(۸) عین جمله‌ی جوادزاده، که این‌جا تا مقام "سخنرانی" فرا روییده، چنین است: "ممکن است به نظر شما غریب بنماید که در برخی از کشورهای خاور چند حزب کمونیست وجود دارد. مثلاً، در ترکیه سه حزب کمونیست، در ایران دو [حزب کمونیست] و در کره دو حزب کمونیست وجود دارد. دلیل این امر را می‌توان در این یافت که هرپاشا - هر حاکم که می‌خواهد از ایده‌های کمونیزم برای مقاصد شخصی خویش استفاده کند، یک حزب کمونیست برای خویش بر پا می‌کند." در خاتمه رفیق جوادزاده اظهار امیدواری نمود که کمیته‌ی اجرائی کمینترن اوضاع و احوال خاورزمین را در نظر بگیرد و از این به بعد کار خود را در آن‌جا تشدید کند. ("اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، جلد ۱، چاپ دوم، انتشارات مزدک، فلورانس، ایتالیا، ۱۹۷۴، ص ۷۸، به کوشش خسرو شاکری). در این نشانی یافت می‌شود:

<http://www.marxists.org/farsi/history/komonizme-iran/javadzadeh-kongreh3.pdf>

(۹) برای کسب آگاهی‌های دقیق‌تر درباره‌ی سلطان‌زاده و اندیشه‌ها و اهمیت کار و شخصیت او، رجوع کنید به جلد‌های متعدد "اسناد تاریخی جنبش کارگری..." به کوشش خسرو شاکری، از جمله به زندگینامه‌ی سلطان‌زاده در جلد ۴ و جلد‌های بعدی این مجموعه‌ی ارزشمند.

من برای مترجم محفوظ است

بخش سوم

زیر پوشش کاذب

فرقه‌ی دموکرات آذربایجان هیچ توجیه قانونی برای فعالیت در خاک شوروی نداشت و هیچ جا به ثبت نرسیده بود. این‌جا در واقع زیر زمینی بود و اگر اسناد کشف‌شده در شعبه‌ی بین‌المللی ک.م.ج.ک.ا.ش. را باور کنیم، زیر "پوشش" کار می‌کرد. در مصوبه‌ی ویژه‌ی نهمین کنفرانس فرقه‌ی دموکرات آذربایجان گفته می‌شود که "برای ارتباط با سازمان‌های محلی و نهادهای دولتی ایران" فرقه باید "با نام جمعیت پناهندگان سیاسی ایران" خود را معرفی کند. و نیز "به این منظور کمیته‌ی مرکزی فرقه به نام شورای مرکزی جمعیت، و شورای اجرایی کمیته‌ی مرکزی به نام هیأت مدیره‌ی جمعیت خوانده می‌شوند. همچنین صدر کمیته‌ی مرکزی فرقه هم‌زمان وظیفه‌ی صدارت جمعیت را نیز بر عهده خواهد داشت".

شاخه‌ی حزب توده در آذربایجان روزنامه‌ها و مجله‌های خود را در اتحاد شوروی منتشر می‌کرد، کمیته‌هایی در شهرها و روستاها داشت، باشگاه، و سازمان جوانان داشت. از سهم بودجه‌ی دولتی ا.ج.ش.س. برای جمهوری شوروی آذربایجان هر سال برای گرداندن فرقه‌ی دموکرات آذربایجان نزدیک به ۷۰۰ هزار روبل هزینه می‌شد (بنا بر گواهی صادره از شعبه‌ی بین‌المللی ک.م.ج.ک.ا.ش. در ماه مه ۱۹۹۹ - اردیبهشت ۱۳۷۸). اما این انتشارات زمینه‌ی اصلی فعالیت‌های آن نبود. برای نمونه یادداشت زیر که در ماه آوریل سال ۱۹۸۸ از شعبه‌ی بین‌المللی ک.م.ج.ک.ا.ش. ارسال شده، از فعالیت شدید عملی در زمینه‌های دیگری گواهی می‌دهد:

به‌کلی سری

کمیته‌ی امنیت دولتی ا.ج.ش.س.
حضور رفیق و. آ. کریوچکوف [رئیس ک‌گ‌ب]

رهبری حزب توده ایران خواهشمند است که در زمینه‌ی اعزام گروهی از فعالان حزب که در حال حاضر به عنوان مهاجر در شهرهای مینسک و باکو زندگی می‌کنند (نام‌ها به پیوست است)، برای فعالیت مخفی حزبی از اتحاد شوروی به ایران در سال ۱۹۸۹ [۱۳۶۸] همکاری صورت گیرد.

رفقای ایرانی تقاضا دارند که واحدهای مرزبانی شوروی که در بخش آذربایجان از مرزهای مشترک شوروی و ایران مستقر هستند، به فعالان نامبرده (هر بار یک یا دو نفر) با اعلام رفیق امیرعلی لاهرودی عضو هیأت سیاسی کمیته‌ی مرکزی حزب توده، ساکن دائمی شهر باکو، اجازه‌ی "خروج" به ایران بدهند.

آمادگی کلی افراد برای عبور به ایران را رهبری حزب توده خود به عهده می‌گیرد. با این حال حزب تقاضا دارد که مواد آموزشی برای عملیات پنهان‌کاری و تهیه‌ی "پوشش" در صورت عدم موفقیت، برای آنان تهیه شود.

امیرعلی لاهرودی در دیدار با آندره اورنوف Urnov معاون شعبه‌ی بین‌المللی ک.م.ج.ک.ا.ش. در تاریخ ۱۲ اکتبر ۱۹۸۸ [۲۰ مهر ۱۳۶۷] اظهار داشت که اعزام منظم فرستادگان توده‌ای از شوروی به ایران در تاریخ ۵ مه ۱۹۸۶ [۱۵ اردیبهشت ۱۳۶۵] و با عبور دو نفر از مرز آغاز شده‌است. از آن زمان، به ادعای لاهرودی، "پیک‌های حزبی در داخل کشور چند هسته‌ی ۵ تا ۷ نفره سازمان داده‌اند و با ۲۰۰ نفر از اعضای حزب ارتباط برقرار کرده‌اند". صورت جلسه‌ی این دیدار نگهداری شد.

مرزهای "شفاف"

انتقال مأموران کمونیست از آذربایجان شوروی به ایران بر پایه‌ی درخواست رهبران حزب توده از شعبه‌ی بین‌المللی ک.م.ج.ک.ا.ش. صورت می‌گرفت. این‌ها نمونه‌هایی از آن درخواست‌های دست‌نویس است:

شعبه‌ی بین‌المللی ک.م.ج.ک.ا.ش.

رفقای گرامی!

در نظر است که رفقا فیریدون [کذا] ابراهیمی و حسین دنیاگرد برای کار حزبی به ایران اعزام شوند. خواهشمندیم که همکاری لازم به عمل آید تا رفقای نامبرده برای انجام کار حزبی خود از مرز اتحاد شوروی عبور کنند.

با احترام و سپاس
علی خاوری
دبیر اول ک.م. حزب توده‌ی ایران
۸ فوریه ۱۹۸۸ [۱۹ بهمن ۱۳۶۶]

شعبه‌ی بین‌المللی ک.م.ح.ک.ا.ش.

رفقای گرامی!
پیش‌تر صورتی از اسامی رفقایمان را برای اعزام به ایران از طریق مرز شوروی برای کار حزبی به شما ارائه کردیم. این رفقا داوطلبانه ابراز تمایل کرده‌اند که در داخل ایران به کار حزبی بپردازند. ما تا جایی که امکاناتمان اجازه می‌دهد کارهایی برای آماده کردن این افراد صورت داده‌ایم. یاری‌هایی که پیش‌تر از جانب شما در این زمینه صورت گرفته در کار بازسازی و راه‌اندازی مجدد سازمان حزبی ما در داخل کشور نتایج مثبت و ارزشمندی داشته و برای حزب ما بسیار پر اهمیت بوده‌است.

با احترام و سپاس
علی خاوری
دبیر اول ک.م. حزب توده‌ی ایران
۱۳ دسامبر ۱۹۸۸ [۲۲ آذر ۱۳۶۷]

یادداشت ولادیسلاو بارانوف Vladislav Baranov کارمند شعبه‌ی بین‌المللی به یکی از اسناد مشابه ضمیمه شده‌است:

تقاضای دریافتی به رفیق ل. پ. کاسترومین Kostromin احاله شد، که قول داد همکاری لازم را به عمل آورد.

برای روشن‌تر کردن موضوع باید اضافه کرد که شخص نام‌برده، یعنی کاسترومین، ژنرال ک.گ.ب. بود. در برخی موارد تقاضاهایی از این دست را خطاب به والنترین گاوریلین Gavrilin جانشین کاسترومین در ک.گ.ب. می‌فرستادند. تقاضاهای رهبری حزب توده بدون مخالفت به جا آورده می‌شد و بایگانی‌های افشا شده‌ی حزب حاوی چند صورت اسامی از افرادی‌ست که به شکل غیرقانونی از مرز ایران عبور داده شده‌اند.

این هم یک یادداشت شایان توجه که توسط خود امیرعلی لاهرودی در اکتبر ۱۹۸۶ [آبان ۱۳۶۵] به شعبه‌ی بین‌المللی ک.م.ح.ک.ا.ش. داده شده‌است:

حضور کمیته‌ی مرکزی ح.ک.ا.ش.

همان‌طور که می‌دانید تعدادی از رفقا از میان رزمندگان حزب ما، که در مهاجرت هستند، اعلام آمادگی کرده‌اند که در ایران به کار حزبی بپردازند. برخی از آنان به کشور اعزام شده‌اند و هم‌اکنون در آنجا مشغول به کار حزبی هستند. تعدادی از رفقا نیز در آینده به آنجا اعزام خواهند شد. تا زمان حاضر و برای تأمین هزینه‌های جاری فعالیت‌های حزبی یکی از گروه‌های وابسته به حزب توده ایران (گروه محمد و حمید با نام "اتحاد مردم") در حدود ۵۰۰ هزار تومان پرداخت شده‌است. از این مقدار مبلغ ۱۸۰ هزار تومان صرف تهیه ماشین چاپ "توشییا" ساخت ژاپن شده که با آن شماره‌های ۱۰۷ و ۱۰۸ "نامه مردم" چاپ و تکثیر شده‌است. ۱۰۰ هزار تومان برای کرایه‌ی خانه به گروه یاد شده داده شده‌است. ۲۲۰ هزار تومان باقی‌مانده برای پوشش هزینه‌های جاری به آنان داده شده‌است.

لازم به ذکر است که پول یاد شده همچنین شامل ۳ هزار دلار امریکایی و ۶ هزار مارک آلمان غربی است به نرخ هر دلار به قیمت ۷۰ تومان، و هر مارک به قیمت ۳۰ تومان.

در آخرین دیدار با رفیق جلال (رهبر یکی از گروه‌ها) مبلغ ۲۰ هزار تومان ایرانی و ۴ هزار مارک آلمان غربی به وی داده شد، که در مجموع می‌شود ۱۵۰ هزار تومان. این پول برای تهیه ماشین، خرید خانه و تأمین سایر هزینه‌ها لازم است.

در پایان ماه نوامبر دیدار با دو رفیق دیگر صورت خواهد گرفت که بی‌گمان برای ترتیب کارهای حزبی پرداخت مقداری پول به آنها نیز لازم خواهد بود، و پس از آن باید به فکر آن بود که شرکت‌هایی متعلق به حزب ایجاد شود تا شاید بتوانند بخشی از هزینه‌ها را تأمین کنند.

گذشته از این‌ها، در مینسک و ترکمنستان نیز تعدادی از رفقا هستند که برای کار حزبی به ایران اعزام خواهند شد. برای همه‌ی آنان نیز منابعی مورد نیاز است که الزاماً باید تأمین کرد.

با توجه به موارد فوق، و همچنین برای پرهیز از وقفه در کار آغاز شده، ما در ابتدای این مرحله نیاز شدیدی به مبلغ ۱۰۰ هزار دلار امریکایی داریم. از شما خواهشمندیم که حزب ما را یاری کنید تا این مبلغ را دریافت کنیم. نامه‌ی رسمی حاوی این درخواست با امضای رفیق علی خاوری دبیر اول ک.م. حزب توده ایران به دست شما خواهد رسید، اما از آنجایی که ایشان اکنون در جایی دور از ما هستند، می‌ترسیم که تا رسیدن نامه‌ی ایشان کار ما دچار وقفه شود. به این دلیل از شما خواهشمندیم که اقدامات فوری برای تسریع تصمیم‌گیری در این مورد و پرداخت مبلغ تقاضاشده به ما صورت گیرد. رفیق علی خاوری قطعاً نامه‌ای به این مناسبت به حضور شما خواهد نوشت.

پیشاپیش از شما رفقای گرامی سپاسگزارم
با درودهای کمونیستی
امیرعلی لاهرودی
۲۶ اکتبر ۱۹۸۶ [۴ آبان ۱۳۶۵]

از "پوشه‌ی ویژه"

به گواهی اسناد موجود در شعبه‌ی بین‌المللی ک.م. ج.ک.ا.ش. عبور از مرز شوروی به ایران و فعالیت‌های مشابه از سال ۱۹۸۲ [۱۳۶۱] آغاز شد. آن کارها با تصمیم بالاترین رهبران حزبی شوروی که "پوشه‌ی ویژه‌ی ای" برای امور به‌کلی سری داشتند، تنظیم می‌شد. پاره‌ای از محتویات پوشه در زیر می‌آید:

مطابق سند شماره ست-۶۰-۲۰۰ گس (او پ) به تاریخ ۱۳ مه ۱۹۸۲ [۲۳ اردیبهشت ۱۳۶۱]، فدراسیون جمعیت‌های صلیب سرخ و هلال احمر ا.ج.ش.س. مأموریت یافت که در همکاری با دولت‌های محلی "در آذربایجان و ترکمنستان مراکز ویژه‌ای برای پذیرش فراریان و جابه‌جایی بعدی آنها در جمهوری‌های آسیای میانه و قفقاز ایجاد کنند".

سند شماره پ-۴۲/۱۱۰ به تاریخ ۱۷ ژوئن ۱۹۸۳ [۲۷ خرداد ۱۳۶۲] رهنمود می‌داد که "نیروهای مرزبانی، ک.گ.ب. و کمیته‌های امنیت دولتی جمهوری‌های شوروی سوسیالیستی ارمنستان، آذربایجان، و ترکمنستان اعضای حزب توده ایران، سازمان فدائیان (اکثریت) و دیگر سازمان‌های مترقی ایران را که از مرز به ا.ج.ش.س. وارد می‌شوند پس از تدابیر امنیتی لازم، برای جابه‌جایی در اختیار کمیته‌ی مرکزی احزاب کمونیست ارمنستان، آذربایجان، و ترکمنستان قرار دهند".

سند شماره ست-۸۱/۱۱۳ گس (او پ) به تاریخ ژوئیه ۱۹۸۳ [تیر ۱۳۶۲]:

"اعمال نظارت بر اجرای درست تدابیر لازم در ورود و جابه‌جایی ایرانیان به محل سکونت‌شان می‌بایست به عهده‌ی وزارت کشور [امور داخله] ج.ش.س. بلاروس و ج.ش.س. ازبکستان گذاشته شود، و عملیات ضد جاسوسی برای کشف و خنثی‌سازی عملیات خصمانه‌ی احتمالی از جانب دشمن با به‌کار گرفتن مهاجران از ایران نیز بایست بر عهده‌ی کمیته‌های امنیت دولتی جمهوری‌های نامبرده نهاده شود." "کمیته‌ی اجرائی فدراسیون جمعیت‌های صلیب سرخ و هلال احمر ا.ج.ش.س. توجیه شود که در توافق با ک.گ.ب. ا.ج.ش.س. انتقال مهاجران ایرانی از مناطق مرزی به محل اسکان‌شان را به شکل مخفی صورت دهند".

سند شماره پ ۱۳۷/۲۹ به تاریخ ۲۹ سپتامبر ۱۹۸۳ [۷ مهر ۱۳۶۲]:

"در حال حاضر شهروندان ایرانی در اغلب موارد در جست‌وجوی زندگی بهتر از مرز عبور می‌کنند. تدابیر امنیتی ارتباط آنان با حزب توده و سازمان فدائیان (اکثریت) را تأیید نمی‌کنند... جا دارد که هدفمندانه و با الگ کردن بیشتر به فراریان از ایران برخورد شود".

سند شماره پ ۱۴۳/۴۱ به تاریخ ژانویه ۱۹۸۴ [دی ۱۳۶۲]:

"تداوم پذیرش مهاجران از ایران به ا.ج.ش.س. نامطلوب است، هم به دلیل عوارض احتمالی در زمینه سیاسی، و هم از این رو که پذیرش و اسکان آنان در بر دارنده مشکلات جدیست... از این پس فقط به کارکنان کادر حزب توده و سازمان فدائیان (اکثریت) پناهندگی و درجهی مهاجر سیاسی داده شود و به اعضای عادی این دو سازمان تنها اجازهی اقامت در ا.ج.ش.س. تعلق گیرد".

سند شماره پ ۱۵۴/۱۰۸ به تاریخ ۱۸ آوریل ۱۹۸۴ [۲۹ فروردین ۱۳۶۳]:

"محدودیت کامل در پذیرش فراریان از ایران به ا.ج.ش.س. اعمال شود. در موارد استثنایی می توان فقط کارکنان کادر حزب توده، سازمان فدائیان (اکثریت)... را پذیرفت. پذیرش یا رد آنان تنها می تواند با قضاوت رهبری حزب توده و سازمان فدائیان صورت گیرد".

"اگر تعلق حزبی و چه گونگی عبور ایرانیان ساکن اردوگاه های موقت جای شک و تردید داشته باشد... بایست به شکل ساده، و در صورت لزوم با روال رسمی، به ایران بازگردانده شوند".

"از شعبه ی بین المللی ک.م. ح.ک.ا.ش. خواسته شود که به ک.م. حزب توده و ک.م. سازمان فدائیان (اکثریت) اطلاع دهند که در آینده طرف شوروی اعضای حزب و فدائیان را که از ایران می گریزند، نخواهد پذیرفت، به استثنای آن عده از کارکنان کادر این سازمان ها که خطر بلاواسطه ی سرکوب از سوی رژیم ایران تهدیدشان می کند و رهبری حزب و فدائیان در هر مورد جداگانه می توانند بر این امر گواهی دهند. باقی فراریان به ایران بازگردانده می شوند.

ک.گ.ب. ا.ج.ش.س.، وزارت کشور ا.ج.ش.س.، کمیته ی اجرائی فدراسیون جمعیت های صلیب سرخ و هلال احمر ا.ج.ش.س. در موافقت با ک.م. حزب کمونیست آذربایجان، بلاروس، ازبکستان، و ترکمنستان برای سازماندهی و تهیه ی گزارش مستند خروج آن عده از فراریان از ایران به شوروی که حکم اخراجشان صادر می شود، تدابیری اتخاذ کنند.

در مورد آن عده از فراریان ایرانی که تعلق حزبی یا چه گونگی عبورشان جای تردید دارد، برای اخراج ساده، یا در صورت لزوم اخراج رسمی آنان از محدوده ی ا.ج.ش.س.، ک.گ.ب. ا.ج.ش.س. تدابیری اتخاذ کند.

از ک.م. حزب کمونیست آذربایجان خواسته شود که همه ی فراریان از ایران را که در ج.ش.س. آذربایجان حضور دارند و از بررسی ها عبور کرده اند، در همین جمهوری اسکان دهد".

این چنین الگ کردن سختگیرانه ی فراریان بارها به اشتباهاتی غم انگیز انجامید. برای نمونه در ۲۲ آوریل ۱۹۸۶ [۲ اردیبهشت ۱۳۶۵] در پاسگاه مرزبانی شماره ۱۳ منطقه ی لنکران در آذربایجان محمدعلی جعفری، غ.ا. [؟] دلیری و دختر چهارساله ای را همراه با آنان، هنگام عبور از مرز بازداشت کردند. آنان خود را عضو حزب توده معرفی کردند و گفتند که با موافقت رهبران حزب که در اروپای غربی اقامت دارند از مرز عبور کرده اند. اما صدر حزب توده در باکو، یعنی همان لاهرودی، از تأیید چنین موافقتی سر باز زد، و دو فراری بزرگسال را به ایران بازگرداندند (همچنان به شکل غیر قانونی، بدون اطلاع دادن به دولت ایران). با این همه دخترک را به والدینش که کاشف به عمل آمد در شهر مینسک هستند، تحویل دادند.

پس از چهار ماه جعفری [هنرپیشه ی معروف تئاتر و سینما] در تهران درگذشت، و سفارت شوروی در پاریس ناگزیر شد که از بیوه ی او که در فرانسه سکونت داشت، عذرخواهی کند. متن عذرخواهی را شعبه ی بین المللی با موافقت ای. مارک لوف Markelov جانشین صدر ک.گ.ب. تهیه کرد و به تصمیم او آن را در دبیرخانه ی ک.م. ح.ک.ا.ش. به شماره ی ست-۸۲/۱۳ گس به تاریخ ۶ آوریل ۱۹۸۸ [۱۷ فروردین ۱۳۶۷] به ثبت رساندند، زیرا بیوه ی جعفری شکایت از رفتار مرزبانان را خطاب به شخص میخائیل گارباچوف نوشته بود.

فتنه گر پیر

فعالیت فراکسیون حزب توده در آذربایجان و کار آن با عواملش در ایران برای شعبه ی بین المللی ک.م. ح.ک.ا.ش. "حالب" بود، و توجه نسبت به آن افزایش می یافت. و این البته حسادت فارس ها را که همچنان بخش بزرگی از رهبری مرکزی حزب توده را تشکیل می دادند، بر می انگیخت. در میان اسناد، گله گذاری ها و شکایت هایی از این دست نیز وجود دارد.

یکی از کسانی که فعالانه با "مافیای آذربایجانی" مخالفت می کرد شمس الدین بدیع تبریزی عضو کهنسال حزب و نامزد عضویت در کمیته ی مرکزی حزب بود که در نامه هایش خطاب به ک.م. ح.ک.ا.ش. بارها تقاضا می کرد که

"مداخله" در امور حزب او صورت گیرد، رهبری فعلی آن "با جراحی جدا" شود و کسان دیگری به جایشان نشانده شوند. بدیع صراحت داشت. او بی‌پرده می‌نوشت که حرف‌های پیرامون استقلال حزب توده را "بازی سیاسی" و "حرکت تاکتیکی" می‌شمارد، و رفقای شوروی را فرا می‌خواند که، همچون گذشته‌ها، با اعمال قدرت خود اوضاع حزب برادر را اصلاح کنند.

خواهش بدیع تأثیری در رفتار شعبه‌ی بین‌المللی ک.م.ح.ا.ش. نداشت. آنان مصمم بودند که بخش ایران را در بایگانی حفظ کنند و کار با حزب توده به همان روال سابق ادامه یافت.

همه حقوق این متن برای مترجم محفوظ است

بخش چهارم

و اما پیشنهادهای همکاری [با گروه‌ها و سازمان‌های دیگر] از جانب رهبری حزب توده، بنا به سنت قدیمی از موضع حمله، با لحن اندرزگویانه، و با بلامعارض انگاشتن رهبری حزب مطرح می‌شد. از سال ۱۹۷۲ [۱۳۵۱] حزب توده انتقاد بسیار تند و خشنی را بر ضد فدائیان آغاز کرد و یک‌سره آنان را به مائوئیسم و سایر "گناهان" متهم کرد.

یکی از تلاش‌ها برای کشاندن فدائیان به سوی همکاری، با شرکت فرستادگان شوروی صورت گرفت. در سال ۱۹۷۹ [۱۳۵۷] کموبیش بی‌درنگ پس از سرنگونی سلطنت در ایران، پاول دمچنکو Pavel Demchenko سرپرست شعبه‌ی کشورهای در حال توسعه و عضو هیأت تحریریه‌ی روزنامه‌ی "پراودا" (ارگان ک.م. ج.ک.ا.ش.) به تهران وارد شد. او با نمایندگان سازمان چریک‌های فدائی خلق در ستاد عملیاتی‌شان دیدار کرد، و در طول این دیدار در حضور نویسنده‌ی این سطور به آنان پیشنهاد کرد که "به عضویت جنبش کمونیستی جهانی در آیند". برای این کار، به گفته‌ی دمچنکو، فدائیان تنها می‌بایست اعلامیه‌ای خطاب به هیأت تحریریه‌ی "مسائل صلح و سوسیالیسم" که در پراگ منتشر می‌شد بنویسند و توضیح منسجمی درباره‌ی برنامه‌ی مارکسیستی - لنینیستی خود در آن مجله منتشر کنند.

در آن لحظه فدائیان نتوانستند برای برداشتن چنین گامی تصمیم بگیرند. با این حال دیرتر، هنگامی که سازمان‌شان به بخش تندروی "اقلیت" و بخش کمی شوروی‌دوست "اکثریت" تقسیم شد، به‌طور درستی وابسته‌ی شعبه‌ی بین‌المللی ک.م. ج.ک.ا.ش. شدند و ستاد عملیاتی خود را در ا.ج.ش.س. و در شهر تاشکند مستقر کردند. سند زیر درباره‌ی پایه‌های مادی عملیات حزب توده و فدائیان گواهی می‌دهد:

سری
ک.م. ج.ک.ا.ش.

درباره‌ی تأمین کمک به حزب توده ایران و سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

رهبران حزب توده ایران و سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) طی درخواستی از ک.م. ج.ک.ا.ش. خواستار کمک در سازماندهی سفرهای کارکنان رهبری‌شان و فعالیت‌هایشان در امور حزبی، شامل پرداخت هزینه‌ی سفر و اقامت‌های کوتاه‌مدت در هتل هستند.

اعضای رهبری حزب توده و سازمان فدائیان در شهرهای مسکو، تاشکند، و باکو، و همچنین در خارج (در شهرهای کابل، پراگ، و برلین) سکونت دارند. در اتحاد شوروی (در شهرهای تاشکند، باکو، مینسک، و عشق‌آباد) نزدیک به ۹۰۰ نفر از اعضای این دو حزب به عنوان مهاجر اسکان داده شده‌اند. ارتباط رهبری حزب توده و سازمان فدائیان با سازمان‌های آنان در ایران از طریق اروپای غربی و افغانستان صورت می‌گیرد. گمان می‌رود که به‌جاست که درخواست این رفقا پذیرفته شود و به شعبه‌ی بین‌المللی و امور کارپردازی ک.م. ج.ک.ا.ش. اجازه داده شود که، همچون سال ۱۹۸۹ [۱۳۶۸]، در سال ۱۹۹۰ [۱۳۶۹] نیز تا سقف ۳۵ هزار روبل شوروی و ۵ هزار روبل معادل ارز خارجی از محل ذخیره در بودجه‌ی حزبی برای امور نامبرده، هزینه شود.

با امور کارپردازی ک.م. ج.ک.ا.ش. توافق به عمل آمده‌است.

خواهشمندیم موافقت خود را اعلام نمایید.
جانشین سرپرست شعبه‌ی بین‌المللی ک.م. ج.ک.ا.ش.
ر. فیودوروف Fedorov

در حاشیه‌ی سند نوشته شده:

در تاریخ ۱۶ ژانویه ۱۹۹۰ [۲۶ دی ۱۳۶۸] موافقت شد.

پس از آن که در نتیجه‌ی پیروزی طرفداران آیت‌الله خمینی در ایران حزب توده و فدائیان در شرایط مشابهی قرار گرفتند، یعنی از مهاجرت سر در آوردند، تلاش برای برقراری همکاری میان این دو از سر گرفته شد. یگانگی در هدف و بنیادهای ایدئولوژیک آنان اعلام شد. پخش برنامه‌های مشترک رادیویی به‌سوی ایران از یک فرستنده‌ی رادیویی در افغانستان آغاز شد (و البته آن هم به هزینه‌ی شوروی، که اسناد گواه بر آن نیز موجود است). اما اختلاف نظر ادامه یافت. رهبران حزب توده در دیدار با نمایندگان شعبه‌ی بین‌المللی پارها از همکاران فدائی خود گله‌گزار کردند. به گفته‌ی آنان فدائیان انتقاد از تاریخ حزب توده را ادامه می‌دادند و آن عده از اعضای را که حزب را ترک می‌کردند، در سازمان خود می‌پذیرفتند. این دو "مشتري" ایرانی مسکو بارها مناظره‌های خود را در نشریات ارگان خود بیرون ریختند.

زندگی یک انقلابی

درباره‌ی چه‌گونه‌ی زندگی یک عضو مخفی حزب خلاصه‌ی زیست‌نامه‌ی یکی از این قبیل فعالان شهادت می‌دهد که بر پایه‌ی گزارش کتبی او توسط ولادیمیر گودیمینکو Gudimenko کارمند شعبه‌ی بین‌المللی ک.م.ج.ک.ا.ش. تهیه شده است. متن کامل این سند را که بازتابی است از زیر و بالای اوضاع درونی حزب توده، در این‌جا می‌آوریم:

علی‌رضا خدائی هنگام کار در روزنامه‌ی "کیهان" در سال ۱۹۶۹ [۱۳۴۸] شروع کرد به درک ضرورت مبارزه با رژیم شاه. دوستی او با حیدر مهرگان که ارشدتر بود و بعدها از چهره‌های برجسته‌ی حزب توده شد، تأثیر بزرگی بر او نهاد. در سال ۱۹۷۰ [۱۳۴۹] خدائی شروع به شرکت در فعالیت عملی سیاسی در صفوف گروهی کرد که او آن را "نیمه مارکسیستی" می‌خواند. سالی بعد او و دیگر اعضای گروه دستگیر شدند، اما مدتی طولانی در زندان نبودند و پس از آن آزادشان کردند و تعهد گرفتند که او دیگر در فعالیت‌های سیاسی شرکت نخواهد کرد. بعدها او دانست که مهدی پرتوی نیز به عضویت همان گروه در آمده بود.

علی‌رضا خدائی از سال ۱۹۷۳ [۱۳۵۲] مطالعه‌ی دقیق برنامه‌های ایستگاه رادیویی حزب توده "پیک ایران" را آغاز کرد و به‌زودی، به گفته‌ی خودش، خود را عضو حزب توده "احساس" کرد، هر چند که او نسبت به عملکردهای این حزب در گذشته انتقاد داشت.

در این دوره حیدر مهرگان به او پیشنهاد کرد که در انتشار نشریه‌ی زیرزمینی "نوید" شرکت کند و خدائی به کار پشتیبانی فنی هیأت تحریریه‌ی نشریه پرداخت. گذشته از دو چهره‌ی نامبرده، مهدی پرتوی نیز عضو هیأت تحریریه بود. هر یک از شرکت‌کنندگان در این کار، فعالیت‌های هسته‌ی مربوط به خود را سرپرستی می‌کردند. هسته‌ها با هم ارتباطی نداشتند.

ارتباط با دیگران

پس از بسته‌شدن ایستگاه رادیویی "پیک ایران" فعالیت‌های گروه "نوید" افزایش یافت و خدائی به دستور شخص نورالدین کیانوری در سال‌های ۱۹۷۷-۱۹۷۶ [۱۳۵۵-۱۳۵۶] با رهبران جریان‌های گوناگونی که در گردهم‌آوردن نیروهای جنبش انقلابی شرکت داشتند، ارتباط گرفت (حاج سید جوادی، مهدی بازرگان، کریم سنجابی، داریوش فروهر).

او از جمله امکان یافت که نامه‌ای را که حاج سید جوادی خطاب به هویدا رئیس دفتر شاه و خود شاه نوشته بود، به حزب توده برساند. هنگامی که نقش روحانیت در روی‌دادها آشکار شد، خدائی توانست در خانه‌ی طالقانی رفت‌وآمد کند، و در نتیجه در جریان اختلاف میان طالقانی و خمینی، نظر طالقانی نسبت به جبهه‌ی ملی، و همچنین تلاش‌های او برای دفاع از سازمان مجاهدین خلق قرار گیرد.

پس از پیروزی انقلاب ۱۹۷۹ [۱۳۵۷] به دستور رهبران حزب کیانوری و میزانی او ارتباط تنگاتنگی با سازمان مجاهدین خلق برقرار کرد، چند بار با [رهبر آن] مسعود رجوی ملاقات کرد و در سال ۱۹۷۹ [۱۳۵۸] حتی همراه با گروهی از رهبران مجاهدین سفری به لیبی کرد که ۱۷ روز طول کشید.

علی‌رضا خدائی در راه‌اندازی انتشار روزنامه‌ی "مردم" بعد از انقلاب در ایران، و همچنان‌که هنوز عضو گروه مخفی "نوید" بود، شرکت کرد. از آنجایی که در آن دوره در میان نظامیان ارتش ایران گرایش به حزب افزایش می‌یافت، نویسندگی نامه در رأس یکی از هسته‌هایی قرار گرفت که در آن چند افسر عضویت داشتند. اینان با گروه‌های مخفی دیگری که زیر سرپرستی مهرگان و پرتوی بودند ارتباطی نداشتند و مستقل از یک‌دیگر عمل می‌کردند. در بهار ۱۹۸۱ [۱۳۶۰] نورالدین کیانوری دستور داد که همه‌ی هسته‌های نظامیان در یک سازمان زیر سرپرستی پرتوی گرد آورده شوند. نویسندگی گزارش، به گفته‌ی خودش، بر ضد این تصمیم اعتراض کرد، اما بعد مجبور شد به آن گردن نهد. بدین‌گونه اعضای هسته‌ی او، شامل عطاریان، به تشکیلات پرتوی تحویل داده شدند.

در شرایط مخفی

در آوریل سال ۱۹۸۱ [فروردین ۱۳۶۰] به خدائی گفتند که او به عنوان مشاور کمیته‌ی مرکزی حزب توده انتخاب شده و به معاونت عمومی مسئول شعبه‌ی روابط عمومی کمیته‌ی مرکزی حزب برگمارده شده است. یکی از وظایفی که در این مقام بر عهده‌ی او نهاده شد از جمله تهیه‌ی بولتن مخفی هیأت سیاسی حزب بود. هم‌زمان با انجام کار خود، او رعایت اصول ایمنی

را به دقت ادامه می‌داد، زیرا که برخی از ارتباط‌های مخفی را همچنان حفظ کرده بود. گذشته از آن یک انبار بزرگ اسلحه متعلق به حزب در اختیار او بود.

در پایان سال ۱۹۸۲ [۱۳۶۱] خدائی به سرپرستی شعبه امنیت تشکیلات تهران حزب توده برگمارده شد، زیرا رهبران حزب پیش‌بینی می‌کردند که ممکن است ناگزیر شوند که در شرایط ویژه‌ای کار کنند. علی‌رضا خدائی زیر پوشش کارمند یک کلینیک دندانپزشکی خصوصی در خیابان فاطمی تهران جای گرفت و پیک‌های او در آنجا به دیدارش می‌رفتند.

یکی از وظایف اصلی عبارت بود از شناسایی مأموران نفوذی رژیم در صفوف حزب و "بازی دادن اطلاعاتی" آن‌ها. در همان آغاز این کار، نخستین حمله‌ی حاکمیت به حزب صورت گرفت (فوریه ۱۹۸۳ - بهمن ۱۳۶۱).

علی‌رضا خدائی در رستورانی بود که خود در مالکیت آن سهم داشت، که در ساعت ۱۳:۰۰ او را همراه با مشتریان موجود در آنجا گرفتند و پس از دو ساعت بدون بازخواست چندانی رهایشان کردند. توضیح او بر این موضوع آن است که عمویی که تحت مراقبت بود مرتب به این رستوران رفت‌وآمد می‌کرد و همین موضوع توجه مأموران رژیم را جلب کرده بود.

خبرچین آتاشی شوروی

تا آغاز دومین حمله به حزب (ماه مه ۱۹۸۳ - اردیبهشت ۱۳۶۲) خدائی به خانه نرفت، در جاهای گوناگون بیتوته کرد و از طریق کنسول سفارت سوریه در ایران (آباد)، که از مدت‌ها پیش با او در ارتباط بود، اطلاعاتی درباره‌ی رهبران جمهوری اسلامی (رفیق‌دوست، هاشمی رفسنجانی، و دیگران) به دست آورد، و همچنین اطلاعاتی را که آتاشی سفارت شوروی از او خواسته بود توسط آباد برایش فرستاد.

چند روز مانده به حمله‌ی دوم به حزب، نویسنده‌ی گزارش اطلاعاتی درباره‌ی تدارک حمله‌ها از دوست خود ا. سرحدی‌زاده (که بعدها وزیر کار ایران شد [قبلاً بود و برکنار شده بود]) دریافت کرد. او دریافت که برای حزب "تله‌ی بسیار بزرگی" گسترده‌اند. علی‌رضا خدائی تصمیم گرفت که از تهران برود و با پدر زن خود به سوی گنبد رهسپار شد و دیرتر در آنجا از حمله به آپارتمان‌ش در تهران اطلاع یافت. در بازگشت به تهران او اطلاع یافت که حاکمیت انبار اسلحه را هم که تنها کیانوری، مهرگان، پرتوی، و خود او خدائی از آن اطلاع داشتند، یافته است. آشکار شد که بسیاری از مسئولان و رهبران حزب دستگیر شده‌اند.

نویسنده‌ی گزارش برای کمک گرفتن به دیپلمات سوری پیش‌گفته روی آورد، شب را در سفارت سوریه به سر برد، و سپس همراه با خواهر زن مهرگان پیش دوستی رفت. در آنجا او "اعترافات" تلویزیونی نورالدین کیانوری را دید و فهمید که ضربه‌ی خردکننده‌ای به حزب وارد آمده است که در نتیجه‌ی آن حاکمیت به اطلاعات فراوانی دست یافته است.

خدائی که برای خود شرم‌آور می‌دانست که در چنین موقعیتی کشور را ترک کند و با این فکر که مرگ او باعث خواهد شد که چند تن از اعضای شبکه‌ی مخفی‌اش که تنها برای او شناخته بودند سالم بمانند، تصمیم گرفت که دست به خودکشی بزند و مقدار زیادی داروهایی را که نام برده است یکجا خورد. اما در نتیجه‌ی مقاومت بدنش و کمک‌های خواهر [زن] مهرگان زنده ماند، شش روز به‌طور ناشناس در بیمارستان بستری شد، و سپس به رفقای از سازمان فدائیان (اکثریت) تحویل داده شد. در ملاقات با اعضای رهبری سازمان ا. لطفی و "مجید" [عبدالرحیم‌پور]، توصیه‌ی آنان را برای ترک ایران پذیرفت و چندی بعد از مرز ایران و افغانستان عبور کرد.

کار در افغانستان

علی‌رضا خدائی فعالیت‌های خود در افغانستان، کار تشکیلاتی و تبلیغاتی حزب در این کشور، روابط دوجانبه‌ی خود با سایر اعضای رهبری سازمان حزب در افغانستان، و با نمایندگان ادارات گوناگون افغانستان را به تفصیل شرح می‌دهد.

در پایان او شرح می‌دهد که چه‌گونه از شرکت در کارهای حزبی کنار گذاشته شد. او گزارش می‌دهد که در جریان تدارک پلنوم نوزدهم ک.م. و کنفرانس ملی حزب او در چندین مورد با طرح اسنادی که توسط رهبری ارائه شده بود مخالفت کرد، و همچنین از علی خاوری برای انفعال و نداشتن انگیزه‌ی تغییر اوضاع درونی حزب انتقاد کرد.

در جریان کنفرانس علی خاوری و دبیر ک.م. صفری نگران آن بودند که ممکن است فروغیان و شاندرمنی که با آنان مخالفت کرده بودند، با خدائی متحد شوند. فرد اخیر به عضویت هیأت سیاسی ک.م. انتخاب نشد، با آنکه چند تن از نمایندگان او را برای این مقام نامزد کردند.

پس از کنفرانس علی خاوری به نویسنده‌ی نامه اعلام کرد که او به جمهوری دموکراتیک آلمان اعزام می‌شود و با صفری کار خواهد کرد. به او دستور داده شد که همه‌ی کارهای افغانستان را تحویل دهد و آماده باشد که حداکثر ظرف یک ماه و نیم از این کشور خارج شود.

در جلسه‌ی کمیته‌ی حزبی کابل که چند روز پس از آن برگزار شد، در میان اعضای آن تقسیم کار صورت گرفت، اما هیچ کاری به عهده‌ی نویسنده گذاشته نشد. پس از گذشت سه ماه خاوری و صفری به خدائی گفتند که نمی‌توانند هیچ کار حزبی به او رجوع کنند، زیرا "پرونده" ای برای او درست شده که لازم است آن را "بررسی" کنند. بدین‌گونه، این طور که خود خدائی تعریف می‌کند، رهبران حزب خود ابتدا "متهم را اعدام کردند"، و سپس "او را محاکمه کردند تا روشن کنند که آیا گناهکار بوده است" یا نه.

علی‌رضا خدائی تأکید می‌کند که علت آنچه بر سرش آوردند آن بود که صفری می‌کوشید او را منزوی کند، اهمیت کار حزب در افغانستان را به حداقل برساند، و همه‌ی کسانی را که از نظر خود صفری در فکر و در عمل مخالف او هستند از کار کنار بگذارد. نویسنده‌ی گزارش ابراز نگرانی می‌کند که ممکن است اقدامات دیگری نیز بر ضد او انجام دهند، تا جایی که از حزب اخراجش کنند.

سرمایه‌گذاری روی همکاری با خمینی

پس از برقراری جمهوری اسلامی حزب توده به سرکردگی کیانوری روی همکاری با اطرافیان آیت‌الله خمینی پافشاری می‌کرد، زیرا او را دموکرات انقلابی و ضد امپریالیست و بالقوه "متحد کمونیست‌ها در مبارزه برای حل انقلابی مسائل اجتماعی و اقتصادی کشور" ارزیابی می‌کرد.

پلنوم وسیع هفدهم ک.م. حزب توده که در ماه مارس ۱۹۸۱ [فروردین ۱۳۶۰] برگزار شد، خواستار تشکیل "جبهه‌ی متحد خلق" شد که "تکیه‌گاه اصلی آن می‌تواند همکاری و اتحاد عمل مبارزان مسلمان هوادار خط امام خمینی، و هواداران راستین سوسیالیسم علمی" باشد. مخالفان "چپ" چنین جبهه‌ای را حزب توده در ردیف "تریچه‌های پوک وابسته به پکن" یا به زبان ساده مزدوران امپریالیسم می‌نامید.

در تلاش برای همکاری با خمینی، رهبران حزب توده سخت می‌کوشیدند که تعلقات کمونیستی خود را بیوشانند. کیانوری نوشت که "بین سوسیالیسم و محتوای اجتماعی اسلام تفاوت چشمگیری وجود ندارد"، و حتی در مصاحبه با یک روزنامه‌نگار غربی اعلام کرد که "برنامه‌های آیت‌الله با برنامه‌ی حزب توده‌ی ایران مطابقت دارد". علی خاوری که پس از کیانوری به مقام رهبری حزب رسید، در تلاش برای توضیح تاکتیک حزب در شرایطی که حاکمیت پیگرد اعضای آن را ادامه می‌داد، تعریف شگفت‌انگیز "اتحاد یک‌جانبه" را اختراع کرد، که منظور از آن تسلیم کامل حزب توده به حاکمیت جمهوری اسلامی از یک سو، و سخت‌ترین فشارهای روی کمونیست‌ها از جانب حاکمیت بود.

خبرچینی به منابه وظیفه‌ی حزبی

رهبران حزب اعضای خود را موظف می‌کردند که از دیگر شرکت‌کنندگان جنبش انقلابی که با سیاست خمینی موافق نبودند، از جمله حتی از کمونیست‌ها برای حاکمیت جمهوری اسلامی مخفیانه جاسوسی کنند. ناخدا سوم حمید احمدی عضو حزب توده، در گزارش خود درباره‌ی کار مخفی در ایران که پس از فرار به اتحاد شوروی برای شعبه‌ی بین‌المللی ک.م. ج.ک.ا.ش. تهیه کرد، تعریف می‌کند چه‌گونه او و رفقایش از فعالیت‌های مخالف خمینی اطلاعات گردآوری می‌کردند و ادامه می‌دهد: "اطلاعات پراهمیت درباره‌ی روی‌دادهای نامبرده در آن زمان توسط رهبران حزب به ارگان‌های دولتی تحویل داده می‌شد". (کارمند شعبه‌ی بین‌المللی ک.م. ج.ک.ا.ش. بر این گزارش طولانی و دست‌نویس افسر نامبرده یک یادداشت ضمیمه کرده است: "کپی طی نامه‌ی شماره ۸-۱۰-۲۱۴۱ به تاریخ ۱۲ اوت ۱۹۸۳ برای اداره‌ی کل یکم ک.گ.ب. ا.ج.ش.س. ارسال شد".)

آن یادداشت البته هیچ تصادفی نیست. همان‌طور که ولادیمیر کوزیچکین Kuzichkin کارمند ک.گ.ب. (دستیار لئونید شبارشین Shebarshin که در آن هنگام رئیس رزیدنسی ک.گ.ب. در تهران بود)، که از تهران به انگلستان گریخت، در برخی از نوشته‌هایش تعریف کرد، تنی چند از اعضای حزب توده جاسوسی می‌کردند و اطلاعات نظامی و سیاسی به مأموران اطلاعاتی شوروی می‌دادند. در ضمن، سخنان یک افسر ایرانی دیگر نیز شاهد این

مدعاست: گزارش کتبی ناخدا دوم محمد حقیقت که آن نیز در شعبه‌ی بین‌المللی ک.م.ح.ک.ا.ش. به‌دست آمده‌است، می‌گوید:

"با استفاده از موقعیتی که اعضای هسته ایجاد کرده‌بودند، و با تلاش پی‌گیرانه‌ی آن‌ها، که در دیدار حضوری به‌طور شفاهی شرح داده‌خواهد شد، ما اخبار و اطلاعاتی را که به‌طور معمول از منابع گوناگون می‌رسید، مثلاً از شورای عالی دفاع، شورای وزیران، ستاد نیروی دریایی، و غیره، و همچنین اسناد و مدارک لازم (کتاب راهنمای موشک "هارپون") را به‌طور مرتب به رفیق مسئول هسته‌مان رد می‌کردیم."

در دیگر گزارش‌های اعضای حزب توده به شعبه‌ی بین‌المللی ک.م.ح.ک.ا.ش. درباره‌ی ایجاد انبارهای مخفی اسلحه در خاک ایران، نفوذ در ادارات نظامی و دولتی، دخالت پشت پرده در جابه‌جایی یا نصب افراد گوناگون: نظامیان، دیپلمات‌ها، و مقامات دولتی، سخن می‌رود.

سناریوی آشنا

اما نه دم‌جنابان در پیشگاه جمهوری اسلامی، نه لو دادن سایر کمونیست‌ها و دموکرات‌ها، و نه فعالیت‌های جاسوسی نتوانستند به حزب توده کمک کنند که به حیات خود ادامه دهد. حاکمیت در زمان کوتاهی نزدیک به ۸۰ درصد از اعضای حزب را دستگیر کرد و بر فعالیت آن در داخل کشور نقطه‌ی پایان نهاد.

و بار دیگر همان سناریوی آشنا در تاریخ حزب توده تکرار شد. رهبران برجسته‌ی آن: نورالدین کیانوری دبیر اول ک.م.ح.ک.ا.ش.، ایدئولوگ عمده‌ی حزب احسان طبری، و سایر دستگیر شدگان در جا تویه‌نامه‌هایی منتشر کردند و به تفصیل از فعالیت‌های غیرقانونی حزب خود سخن گفتند. کمونیست‌های شوروی در تلاش برای تخفیف تأثیر این ضربه در ذهن و روحیه‌ی ایرانیان، کوشیدند اعترافات کیانوری و رفقای او را در اثر شکنجه وانمود کنند.

الهام‌بخش مطالب منتشره در روزنامه‌ها در این زمینه عبارت بود از جانشین رئیس شعبه‌ی بین‌المللی ک.م.ح.ک.ا.ش. کارن برونتنتس Karen Brutents یکی از پردازندگان تئوری من‌درآوردی "راه رشد غیر سرمایه‌داری". بر پایه‌ی یادداشت ابتکاری او به تاریخ ۵ آوریل ۱۹۹۰ [۱۶ فروردین ۱۳۶۹]، برای نمونه، دبیرخانه‌ی ک.م.ح.ک.ا.ش. در تاریخ ۱۷ آوریل ۱۹۹۰ [۲۸ فروردین ۱۳۶۹] لازم تشخیص داد که خواست آزادی نورالدین کیانوری از زندان "به شکل غیر جبهه‌گیرانه" در روزنامه‌ی "پراودا" جای داده‌شود. این یادداشت در ۱۹ آوریل [۳۰ فروردین] منتشر شد.

اما این دیگر واپسین و به‌کلی بی‌خاصیت‌ترین کنش حامیان حزب توده در شوروی بود. کمونیست‌های ایرانی نه تنها بار دیگر ناگزیر از فرار از میهن شدند، که چیزی نمانده بود که منبع قدیمی و به‌ظاهر مطمئن امرار معاش خود را درست پیش از فرار از دست بدهند. حزب کمونیست اتحاد شوروی خود به پایان رسید.

تاریخ انتشار [متن اصلی]: ۸ دسامبر ۲۰۰۱ [۱۷ آذر ۱۳۸۰]

تاریخ ترجمه: ژانویه ۲۰۱۱ (دی ۱۳۸۹)

همه‌ی حقوق متن فارسی برای مترجم محفوظ است.
نشانی ارتباط با مرا در ویلاگم به نشانی زیر می‌یابید:

<http://shivaf.blogspot.com>